

لنین

درباره مبارزه بر علیه رویونیسم

۱- رویونیسم منافع اساسی پرولتاریا را برای سور و سات رساندن به نیازهای بورژوازی قربانی می کند

پیروزی تئوریک مارکسیسم دشمنان آن را وادار می کند که خود را به لباس مارکسیستها درآورند.

امروز رویونیسم یا «تجدید نظر» در مارکسیسم یکی از عمده ترین، اگر نگوییم تنها تبلورات نفوذ بورژوازی در پرولتاریا و فاسد کردن پرولتاریا توسط بورژوازی می باشد. بدین دلیل است که ادوارد برنشتین رهبر اپورتونیست چنین شهرت رسوائی در سطح جهانی به دست آورده است.

نقل از «نتیجه گیری عجولانه» (چاپ شده در پروشچینه شماره ۵ مه ۱۹۱۴)

دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری دشمنان او را وادار می نماید که به لباس مارکسیست در آیند. لیبرالیسم میان پوسیده کوشش می کند به شکل اپورتونیسم سوسیالیستی خود را احیا نماید. دوره تدارک نیرو برای نبردهای عظیم را آنان به معنی امتناع از این مبارزات تعبیر می کنند. آنان بهبود وضعیت بردگان را برای مبارزه برضد بردگی مزدی به این معنی تشریح می نمایند که بردگان حق آزادی خود را به پول سیاهی فروخته اند. آنان با جبن و ترس «صلح اجتماعی» (یعنی صلح با برده داری) و چشم پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را ترویج می کنند. اینان در میان عمال پارلمانی سوسیالیست و انواع پشت میز نشینهای جنبش کارگری و از روشنفکران «سمپاتیزان» تعداد کثیری طرفدار دارند.

نقل از «مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس» (چاپ شده در پرودا شماره ۵۰ مارس ۱۹۱۳)

بعضی از افراد در میان رهبران سوسیال شونیست حاضر ممکن است به صفوف پرولتاریا بازگردند لیکن گرایش سوسیال شونیستی یا (چیزی از همان قبیل) اپورتونیستی نه می تواند محو گردد و نه به پرولتاریای انقلابی «بازگردد». در هر کجا که مارکسیسم در میان کارگران محبوب باشد «حزب کارگر بورژوازی» به نام مارکس سوگند یاد می کند. این امر را نمی توان ممنوع نمود همانطور که یک شرکت بازرگانی را از استفاده از فلان اعلان علامت یا تبلیغ نمی توان بازداشت. تاریخ همواره شاهد این امر بوده است که بعد از مرگ رهبران انقلابی که محبوب طبقات ستمدیده بوده اند، دشمنان آنان تلاش نموده اند تا با غصب نام آنها طبقات ستمدیده را فریب دهند.

نقل از «امپریالیسم و انشعاب در جنبش سوسیالیستی» (اکتبر ۱۹۱۶)

اخته کردن هسته انقلابی مارکسیسم و اهمیت درجه اول دادن به تمجید از آن چیزی که مورد پذیرش بورژوازی است

اکنون در مورد آموزش مارکس همان جریانی روی می دهد که در تاریخ بارها در مورد آموزشهای متفکرین انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش به هنگام مبارزه آنان در راه آزادی رخ داده است. طبقات ستمگر انقلابیون بزرگ را در زمان حیاتشان همواره در معرض پیگرد قرار می دهند و آموزش آنان را با خشمی بی سببانه، کینه ای بس دیوانه وار و سیلی از اکاذیب و افتراهای کاملاً گستاخانه استقبال می نمودند. پس از مرگ آنان کوشش هایی به عمل می آید تا بت های بی زبانی از آنها بسازند و آنها را به اصطلاح تقدیس کنند، شهرت معینی برای نام آنان به منظور تسلی طبقات ستمکش و تحمیق آنان قائل بشوند و در عین حال این آموزش انقلابی را از مضمون تهی بسازند، بُرندگی انقلابی آنان را زایل نمایند و خود آنان را مبتذل کنند. در مورد یک چنین «عمل آوردن» مارکسیسم اکنون بورژوازی و اپورتونیست های داخل جنبش کارگری با یکدیگر همداستانند. جنبه انقلابی این آموزش و روح انقلابی آن را فراموش می کنند و محو و تحریف می نمایند. به آن چیزی که برای بورژوازی پذیرفتنی بوده و یا پذیرفتنی به نظر می رسد اهمیت درجه اول می دهند و آن را تجلیل می کنند. شوخی نیست همه سوسیال شوینیستها امروز «مارکسیست هستند» و دانشمندان بورژوازی آلمان این متخصصین دیروزی امحاء مارکسیسم بیش از پیش از مارکس «آلمانی و ملی» سخن می رانند و مدعی هستند که گوئی او پرورش دهنده این اتحادیه های کارگران بوده است که با چنین طرز عالی برای جنگ غارتگرانه متشکل شده اند.

نقل از «دولت و انقلاب» (اوت - سپتامبر ۱۹۱۷)

کائوتسکی از مارکسیسم آن چیزی را که برای لیبرالها و بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی تاریخی سرمایه داری بطور اعم و دمکراسی سرمایه داری بطور اخص) برمی گزیند. ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) به دور می اندازد، مسکوت می گذارد و روی آن سایه می اندازد. به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضع عینی خود اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد ذهنی گرائی هم که باشد، چاکر بورژوازی از آب درمی آید.

نقل از «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» (اکتبر - نوامبر ۱۹۱۸)

اظهاراتی مبتنی بر اینکه مارکس ناکافی و کهنه می باشد، استفاده از بحثهای «نوین» و دلایل «نوین» برای دفاع از سوسیال رفرمیسم

در حال حاضر سوسیال دمکراسی در شرایط فکری آشفته ای قرار دارد. تا به امروز تزه های مارکس و انگلس بمتابیه پایه های استوار تئوری انقلابی پذیرفته شده بودند لیکن اکنون سر و صداهایی از جهات مختلف بلند شده مبنی بر اینکه این تزه ها ناکافی و کهنه می باشند. هر کس که

خود را سوسیال دمکرات می داند و قصد چاپ ارگان سوسیال دمکراتیک دارد باید دقیقاً نظر خود را درباره این مسئله که به هیچ عنوان تنها سوسیال دمکراتهای آلمان را آزار نمی دهد مشخص سازد.

ما کاملاً بر روی اساس تئوری مارکسیستی ایستادگی می کنیم: مارکسیسم برای اولین بار سوسیالیسم را از تخیل به علم تبدیل کرد، پایه محکم برای این علم ریخت و راهی را که برای تکامل بیشتر و ساختمان قسمتهای مختلف این علم باید طی شود را نشان داد. با توضیح چگونگی استخدام کارگران، اینکه خریداری نیروی کار پوششی است برای به بند کشیدن میلیونها مردم بی چیز توسط یک مشت سرمایه دار، مالکین زمین، کارخانه ها، معادن و غیره، پرده از روی ماهیت اقتصاد سرمایه داری جدید برداشت. نشان داد که چگونه تمام رشد سرمایه داری نوین در جهت برانداختن تولید کوچک به وسیله تولید بزرگ و ایجاد شرایطی حرکت می کند که نظام سوسیالیستی جامعه در آن امکان پذیر و ضروری می گردد. به ما آموخت که چگونه در زیر عادات و رسوم ریشه ای، دسیسه های سیاسی، قوانین پیچیده و تزه های بخرنج مبارزه طبقاتی، مبارزه بین تمام اجزاء طبقات دارا و توده های بی چیز و پرولتاریا که در پیشاپیش بی چیزان قرار گرفته است را تشخیص بدهیم. وظایف واقعی یک حزب سوسیالیستی انقلابی را روشن ساخت: متشکل نمودن مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه که هدف آن تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان سوسیالیستی جامعه می باشد، نه اختراع برنامه ها برای تغییر رویه جامعه، نه موعظه گوئی در مقابل سرمایه داران و انگل هایشان راجع به بهبود وضع کارگران، نه سرهم بندی کردن توطئه ها.

نقل از «برنامه ما» (نیمه آخر ۱۸۹۹)

سوسیال دمکراسی باید از حالت یک حزب انقلاب اجتماعی خارج شده و به یک حزب دمکرات اصلاحات اجتماعی بدل گردد

برنشتین این خواست سیاسی را با آتشبار کاملی از دلایل و نظریات «نوین» که دارای توافقی به قدر کافی موزون می باشند احاطه نموده است. امکان استدلال علمی سوسیالیسم و اثبات لزوم و ناگزیری آن از نقطه نظر درک مادی تاریخ انکار شده است، واقعیت فقر و فاقه روزافزون پرولتاریا و تشدید تضادهای سرمایه داری انکار شده است، حتی خود مفهوم «هدف نهائی» نیز بی پایه و اساس قلمداد شده و ایده دیکتاتوری پرولتاریا بدون چون و چرا رد شده است، تباین اصولی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم انکار شده است، تئوری مبارزه طبقاتی نیز که گویا با یک جامعه دقیقاً دمکراتیکی که بر طبق اراده اکثریت اداره می شود تطبیق ناپذیر است رد شده است و قس علی هذا.

نقل از «چه باید کرد؟» (پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲)

مبهم بودن، در غلطیدن با جریان، فقدان اصول معین و ثابت

مقالات شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» (رفقای ما این شماره را تنها وقتی که برای شرکت در کنگره آمده بودند یعنی چند روز قبل از آغاز جلسات کنگره دیدند) صریحاً نشان داد که از تابستان تا

پائیز در «اتحادیه» تحول جدیدی روی داده: اکونومیستها باز هم غالب آمده اند و هیئت تحریریه مجله که تابع «وزش باد» است باز هم دست به کار این شده است که از «دوآتشه ترین برنشتینی ها» و «آزادی انتقاد» و از «جریان خود به خودی» دفاع کند و به زبان مارتینف «تئوری محدود شدن» میدان تأثیر و نفوذ سیاسی ما را (که گویا منظور از آن بغرنج کردن این نفوذ است) تبلیغ نماید. بار دیگر سخنان صائب پارووس تأیید گردید که می گفت مشکل است مچ یک نفر اپورتونیست را به وسیله فرمول گرفت: وی به آسانی هر فرمولی را امضاء می کند و به آسانی هم عقب نشینی می نماید زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت.

نقل از «چه باید کرد؟» (پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲)

هنگامی که از مبارزه با اپورتونیسم صحبت می شود هرگز نباید خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسم معاصر یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه غیرقابل درک آن را در کلیه رشته ها فراموش کرد. اپورتونیست بنابر ماهیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید و همیشه در جستجوی نقطه منته قوا است و مثل مار بین نظریاتی که ناسخ دیگریست می پیچد و می کوشد هم با این و هم با آن دیگری موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز شک و تردید و تمایلات خیرخواهانه و بی زیان و قس علی هذا منجر سازد.

نقل از «یک گام به پیش دو گام به پس» (فوریه - مه ۱۹۰۴)

به هر جهت در طی سه سال گذشته کوچکترین تلاشی از طرف مجموعه این انجمن اخوت ادبی در ارائه پاسخ فرموله شده خودشان به این «سؤالات خشمناک» مشاهده نکرده ایم. استعارات و فرضیات بی اساس بسیار بوده لیکن یک جواب مستقیم داده نشده است. ویژگی متمایز انجمن اخوت مورد ذکر، عشق و علاقه آنان به بی نظمی است یعنی همان نشانی که به محض دادن پاسخ مستقیم به سؤالات خشمناک در مشخص ترین، دقیق ترین و روشن ترین وجهی به عنوان جزء متشکله نظریه انحلال طلبی قابل تشخیص می شود. کشانده شدن بی نظامانه به جریانات، غوطه ور شدن در بی نظمی خود، «سرپوش» گذاشتن بر روی آنچه که کاملاً با بی نظمی کنونی متضاد است - از ویژگیهای اساسی انحلال طلبی می باشد.

نقل از «ساختمان اجتماعی و قدرت دولتی آینده و انحلال طلبی» (چاپ شده در میسل شماره ۴ مارس ۱۹۱۱)

... و شما تأکید می کنید که «برای ما به پیش کشیدن شعاری که بتواند همه را متحد کند ضروری است» من صادقانه می گویم که اینبار ترس من از یک چنین وحدت گرایی بدون تفاوت گذاشتن بیش از هر چیز دیگر است، چرا که معتمد پرخطرترین امر برای پرولتاریا می باشد. در حقیقت کائوتسکی در «نئوزیت» فکر یک ابرتئوری «وحدت گرایی» را ریخته است.

نقل از «نامه به ا. م. کولوننای» (۲۸ نوامبر - ۸ دسامبر ۱۹۱۴)

«جنبش همه چیز است هدف نهایی هیچ چیز»

این اظهار برنشتین عصاره رویونیسم را روشن تر از هر چیز دیگری نشان می دهد

اما خصیصه و نوع خصلت او (اپورتونیست)، گرایش تسلیم شدن به شرایط وقت، عدم توانایی ایستادن در مقابل شیوه های متداول، کوتاه بینی سیاسی و بزدلی می باشد. اپورتونیسم قربانی کردن منافع دراز مدت و حیاتی حزب در ازای منافع لحظه ای زودگذر و ثانوی می باشد. با کوچکترین رونق صنعتی، رونق نسبی بازار و رونق لیبرالیسم بورژوازی، اپورتونیست شروع به فریاد می کند: بورژوازی را نهراسانید، او را نپرهیزانید، «عبارت» درباره انقلاب اجتماعی را کنار بگذارید!

نقل از «رادیکال روسی در شکاف درجه (تفنگ) قوی است» (چاپ شده در وستینگ ژیزنی شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۶)

رویه رویونیسم نسبت به هدف نهائی نهضت سوسیالیستی مکمل طبیعی تمایلات اقتصادی و سیاسی آن شد. «هدف نهائی هیچ ولی جنبش همه چیز» - این کلام قصار برنشتین ماهیت رویونیسم را بهتر از بسیاری مباحث طولانی بیان می نماید. سیاست رویونیستی عبارت است از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه دیگر، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصائص اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و تکامل تدریجی سرمایه داری، فدا کردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی، و از خود ماهیت این سیاست هم آشکارا برمی آید که می تواند شکل های بینهایت گوناگونی به خود بگیرد و هر مسئله ای را که تا حدی «تازگی» داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیرمنتظره و پیش بینی نشده باشد، ولو فقط سرموئی و برای مدت کملا کوتاهی مشی اصلی تکاملی را تغییر داده باشد، ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویونیسم خواهد گردید.

نقل از «مارکسیسم و رویونیسم» (قبل از سوم آوریل ۱۹۰۸)

۲- رویونیسم فلسفه مارکسیسم ، اقتصاد سیاسی و آموزش های مبارزه طبقاتی را نفی می کند

در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را مردود می شمارد و «تحول» «ساده» (و آرام) را به جای دیالکتیک «زرنگ» (و انقلابی) می نشاند

روییونیسم در رشته فلسفه به دنبال «علم» پرفسور مآبانه بورژوازی می رفت: پرفسورها «به سوی کانت رجعت» می کردند، رویونیسم هم به دنبال نئوکانتیستها کشیده می شد، پرفسورها هزار بار سفله گوئی های کشیشی را علیه ماتریالیسم فلسفی تکرار می کردند، رویونیستها نیز با تبسمی اغماض آمیز زیر لب (کلمه به کلمه طبق آخرین کتاب راهنما) زمزمه می کردند که ماتریالیسم مدتها است «رد شده است»، پرفسورها با دادن نسبت «سگ مرده» به هگل او را مورد تحقیر قرار می دادند در حالیکه خودشان ایده آلیسمی را ترویج می کردند که هزار بار پست تر و مبتذل تر از ایده آلیسم هگل بود، با نظر حقارت به دیالکتیک می نگریستند،

رویزیونیستها هم از پی آنها در منجلا ب لوٹ فلسفی علم غوطه ور شده «اولوسیون» «ساده» (و آرام) را جایگزین دیالکتیک «زرنگ» (و انقلابی) می کردند.

نقل از «مارکسیسم و رویونیسم» (قبل از سوم آوریل ۱۹۰۸)

بر هیچ یک از این افراد پوشیده نیست که مارکس و انگلس بارها بینش فلسفی خود را ماتریالیسم دیالکتیک نامیده اند، با این حال همه این افراد که علیرغم اختلاف نظر شدید سیاسی، در دشمنی با ماتریالیسم دیالکتیک متفق اند، ادعا دارند که در فلسفه مارکسیست هستند! برمان اظهار می کند که دیالکتیک انگلس «تصوف» است. بازارف بطور ضمنی اظهار می کند که کهنه بودن عقاید انگلس بدیهی است. ادعا می شود که ماتریالیسم توسط جنگاوران جسور ما که با افتخار به «تئوری شناخت جدید»، به «جدیدترین فلسفه» (یا به «جدیدترین پوزیتیویسم»)، به «فلسفه جدید علوم طبیعی»، یا حتی به «فلسفه علوم طبیعی قرن بیستم» استناد می کنند، رد شده است. این نابودکنندگان ماتریالیسم دیالکتیک با تکیه بر همه این مکاتب که به قول آنها جدیدترین مکاتب هستند، شجاعانه به بیراهه فیدایسم* آشکار می روند (این در نزد لوناچارسکی روشنتر از همه دیده می شود، ولی به هیچ وجه فقط به او منحصر نمی شود). اما به محض اینکه مطلب بر سر روشن کردن موضعشان در مورد مارکس و انگلس باشد، ناگهان همه شجاعت و حرمت به عقاید خود را از دست می دهند. در عمل کاملاً از ماتریالیسم دیالکتیک، یعنی از مارکسیسم جدا شده اند. در سخن بی اندازه طفره می روند، می کوشند از پاسخ به اصل مسئله شانه خالی کنند و کناره گیری شان از مارکسیسم را پنهان نمایند و یک نفر ماتریالیست را جایگزین ماتریالیسم در کل کنند؛ از تحلیل مستقیم اظهارات ماتریالیستی بی شمار مارکس و انگلس مجدانه امتناع می ورزند. همچنانکه یک مارکسیست به خوبی توصیف کرده است، این واقعاً «یاغیگری در حال زانو زدن» است. این رویونیسم فلسفی نمونه است، زیرا فقط رویونیستها شهرت زشت شان را از این طریق کسب کرده اند که به اساس بینشهای مارکسیسم پشت نموده اند و ترس دارند یا قادر نیستند صریح، مصمم و روشن با نظرات رها کرده «تصفیه حساب» کنند.

* فیدایسم نظریه ایست که اعتقاد را جانشین علم می کند و برای اعتقاد ارزش خاصی قائل است.

نقل از «مقدمه بر چاپ اول ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» (سپتامبر ۱۹۰۸)

اکلکتیسم جایگزین دیالکتیک می شود: در مطبوعات رسمی سوسیال دمکراتیک زمان ما این از عادی ترین و شایع ترین پدیده هایی است که در مورد مارکسیسم مشاهده می شود. یک چنین جایگزین نمودنی البته تازگی ندارد و حتی در تاریخ فلسفه کلاسیک یونان هم دیده شده است. وقتی بخواهد اپورتونیسم را به نام مارکسیسم جا بزنند بهترین راه برای فریب توده ها این است که اکلکتیسم به عنوان دیالکتیک وانمود شود زیرا بدین طریق رضایت خاطر کاذبی فراهم می شود و گوئی همه اطراف و جوانب پروسه، همه تمایلات تکاملی، همه تأثیرات متضاد و غیره لحوظ گشته است و حال آنکه این شیوه هیچگونه نظریه انقلابی و جامعی برای پروسه تکامل اجتماعی به دست نمی دهد.

نقل از «دولت و انقلاب» (اوت - سپتامبر ۱۹۱۷)

اشتباهات اساسی تمام این دلایل اپورتونیستی در چه نهفته است؟ در این دلایل تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی بمثابه تنها نیروی محرکه تاریخ در حقیقت با تئوری بورژوایی «همبستگی» و پیشرفت «اجتماعی» جابجا شده است. مطابق آموزشهای سوسیالیسم یعنی مارکسیسم (هم اکنون کسی نمی تواند بطور جدی از سوسیالیسم غیرمارکسیستی صحبت کند) نیروی واقعی محرکه تاریخ، مبارزه انقلابی طبقات است. رفرمها زائیده یک چنین مبارزه ای هستند، زائیده بدین خاطر که تلاشهای ناموفق را برای تضعیف و کند کردن این مبارزه و غیره منعکس می کنند. مطابق آموزش های فلاسفه بورژوا نیروی محرکه پیشرفت همبستگی تمام عناصر جامعه است که به «ناکامل» بودن این یا آن «مؤسسه» اجتماعی پی برده اند. آموزش اولی ماتریالیستی و دومی ایده آلیستی است. اولی انقلابی و دومی رفرمیستی است. اولی پایه تاکتیکیهای پرولتاریا را در شرایط حاضر کشورهای سرمایه داری می ریزد و دومی پایه تاکتیکیهای بورژوازی را تعیین می کند.

نقل از «باز هم درباره دومی وزارت» (۲۸ ژوئن ۱۹۰۶)

«تجدید نظر» در اقتصاد سیاسی مارکسیستی به انتظار دوران صلح آمیز سرمایه داری

قبل از اینکه به موضوع علم اقتصاد بپردازیم باید متذکر شویم که «اصلاحات» رویونیستها در این مبحث به مراتب متنوع تر و مبسوط تر بود؛ آنها می کوشیدند تا «با اطلاعات جدید تکامل اقتصادی» مردم را تحت تأثیر بگیرند. می گفتند که در رشته کشاورزی به هیچ وجه عمل تمرکز و طرد تولید کوچک به توسط تولید بزرگ وجود ندارد و در رشته بازرگانی و صنایع هم این عمل با حداکثر کندی انجام می گیرد. می گفتند بحرانها اکنون نادرتر و ضعیف تر شده اند و احتمال دارد کارتها و تراستها به سرمایه امکان بدهند که به کلی بحرانها را برطرف سازد. می گفتند «تئوری ورشکستگی» یعنی اینکه سرمایه داری به سوی ورشکستگی می رود، بی پر و پا است زیرا حدت تضادهای طبقاتی رو به کاستن است. بالاخره می گفتند که عیبی ندارد تئوری ارزش مارکس هم طبق نظر بم باورک اصلاح گردد.

مبارزه با رویونیستها در این مسائل همان جنب و جوش پرثمر را در رشته اندیشه تئوریک سوسیالیسم جهانی بار آورد که جر و بحث انگلس با دورینگ بیست سال قبل از این به بار آورده بود. براهین رویونیستها با مدارک و ارقامی که در دست موجود بود مورد بررسی قرار گرفت، به ثبوت رسید که رویونیستها منظمآ تولید کوچک معاصر را رنگ و جلا می دهند. واقعیت تفوق صنعتی و بازرگانی تولید بزرگ بر کوچک را نه تنها در صنایع بلکه در زراعت نیز مدارک غیرقابل ردی ثابت می نماید. ولی در زراعت رشد و تکامل تولید کالائی به مراتب ضعیف تر است و آمارگران و اقتصاددانان معاصر معمولاً آن رشته های مخصوص (گاهی حتی معاملات) زراعت را که جلب روزافزون زراعت را به میدان مبادله اقتصاد جهانی نشان می دهد بد مشخص می نماید. تولید کوچک که بر روی ویرانه های اقتصاد مبادله ای قرار گرفته است، موجودیت خود را به قیمت بدی دائم التزاید تغذیه، گرسنگی مزمن، تمدید روزگار، خرابی روزافزون وضع دامها و نگهداری آنها و به عبارت اخری به همان وسایلی حفظ می نماید که تولید خانگی می کوشید موجودیت خود را در برابر مانوفاکتور سرمایه داری حفظ نماید. هر قدمی که علم و صنعت به جلو برمی دارد بطور ناگزیر و بی امانی به ارکان تولید کوچک در جامعه سرمایه داری خدشه وارد می شود و وظیفه علم اقتصاد سوسیالیستی است که

این جریان را در تمام شکل‌های آن که غالباً بخرنج و پیچیده است مورد تدقیق قرار دهد، به تولیدکننده کوچک ثابت کند که بقاء در شرایط سرمایه داری امکان ناپذیر است، اقتصاد روستائی در شرایط سرمایه داری در بن بست قرار دارد و دهقان ناگزیر باید نقطه نظر پرولتاریا را قبول کند. در مسئله مورد بحث گناه رویونیستها از نظر علمی این بود که واقعیاتی را بطور یکجانبه انتخاب و با هم جمع می کردند، بدون اینکه ارتباط آنها را با کلیت رژیم سرمایه داری در نظر بگیرند. از نظر سیاسی هم گناه آنها این بود که ناگزیر بطور ارادی یا غیرارادی دهقانان را بجای اینکه دعوت به پذیرفتن نقطه نظر پرولتاریای انقلابی کنند به قبول نقطه نظر صاحب کار (یعنی نقطه نظر بورژوازی) دعوت می کردند.

در مورد تئوری بحرانها و تئوری ورشکستگی کار رویونیسم از این هم بدتر بود. فقط در یک زمان خیلی کوتاه و آن هم اشخاص خیلی نزدیک بین ممکن بود تحت تأثیر رونق و شکفتگی چند ساله صنایع به فکر تغییر اصول آموزش مارکس بیفتند. واقعیت خیلی زود به رویونیستها نشان داد که دوران بحرانها منقضی نشده است: بلافاصله پس از شکفتگی بحران فرا رسید. شکلها و تواتر و منظره بعضی بحرانها تغییر کرد. ولی بحرانها بمنزله جزء لاینفک و ناگزیر رژیم سرمایه داری برجای باقی ماندند. کارتلها و تراستها ضمن تجمع و تمرکز تولید در عین حال در برابر چشم عموم، هرج و مرج تولید، عدم تأمین پرولتاریا و فشار سرمایه را تشدید می کردند و بدین طریق بر حدت تضادهای طبقاتی به درجه ای که هنوز نظیر آن دیده نشده بود می افزودند. این موضوع را که سرمایه داری - چه از نقطه نظر بحرانهای جداگانه سیاسی و اقتصادی و چه از نقطه نظر افلاس تام همه رژیم سرمایه داری - به سوی ورشکستگی می رود، تازه ترین تراستهای عظیم با کمال وضوح و به مقیاس بسیار وسیعی نشان دادند. بحران اخیر مالی در آمریکا، حدت دهشتناک بیکاری در سراسر اروپا، صرف نظر از بحران قریب الوقوع صنعتی که علایم زیادی بر آن دلالت می کند، همه اینها منجر به این شد که «نظریه های» اخیر رویونیستها را همه، و از قرار معلوم خود آنان نیز، فراموش کردند. فقط آن درسهایی را که این ناستواری روشنفکری به طبقه کارگر داده است نباید فراموش کرد.

نقل از «مارکسیسم و رویونیسم» (قبل از سوم آوریل ۱۹۰۸)

تکامل این تعریف امپریالیسم ما را در تضاد کامل با ک. کائوتسکی قرار می دهد که حاضر نیست امپریالیسم را بمثابه «مرحله ای از سرمایه داری» بپذیرد و امپریالیسم را بمثابه سیاستی که از طرف سرمایه مالی «ترجیح داده می شود»، به عنوان گرایشی در بین کشورهای «صنعتی» برای الحاق کشورهای «کشاورزی» تعریف می کند. این تعریف کائوتسکی از نظر تئوریک کاملاً اشتباه می باشد. آنچه که امپریالیسم را متمایز می کند، حکومت سرمایه مالی و نه سرمایه صنعتی است. تلاش برای الحاق هر نوع کشوری و نه فقط کشورهای کشاورزی می باشد. کائوتسکی سیاستهای امپریالیستی را از اقتصادیات امپریالیستی جدا می کند، او انحصار در سیاست را از انحصار در اقتصاد جدا می کند تا راه را برای رفرمیسم عامیانه بورژوازی خود از قبیل «خلع سلاح» «ماوراء امپریالیسم» و مزخرفاتی از این قبیل هموار نماید. هدف و منظور یک چنین تئوریهای تحریفی مخدوش کردن عمیق ترین تضادهای امپریالیسم و بنابراین توجیه تئوری «اتحاد» با حامیان امپریالیسم، سوسیال شوینیستها و اپورتونیستهای صادق می باشد.

نقل از «امپریالیسم و انشعاب در جنبش سوسیالیستی» (اکتبر ۱۹۱۶)

جناح چپ از این حقیقت که امپریالیسم ضروری است به این نتیجه می رسد که عمل انقلابی ضروریست. «تئوری ماوراء امپریالیسم» به هر جهت برای کائوتسکی ابزار نیست که به وسیله آن اپورتونیستها را توجیه نماید، شرایط را به طریقی عرضه نماید که انگار آنها به طرف بورژوازی نرفته اند بلکه به سادگی «اعتقاد ندارند» که سوسیالیسم می تواند فوراً به سرانجام برسد و منتظر هستند که «شاید» یک «دوران» جدید خلق سلاح و صلح پایدار مقدمتاً به وجود آید. این «تئوری» به یک چنین چیزی و تنها چنین چیزی خلاصه می شود: که کائوتسکی از امید به دوران جدید صلح آمیز سرمایه داری برای توجیه اپورتونیستها و احزاب سوسیال دمکرات رسمی که به بورژوازی پیوستند و رد تاکتیکهای پرولتاریای انقلابی در دوران طوفانهای معاصر بدون توجه به اظهاریه های قطعنامه های باسل، استفاده می کند!

نقل از «ورشکستگی انترناسیونال دوم» (نیمه دوم مه تا نیمه اول ژوئن ۱۹۱۵)

ترویج آستی طبقاتی و انکار ماهیت طبقاتی دولت

در رشته سیاست رویزیونیسم تلاش می کرد همان مهم ترین مطلب مارکسیسم، یعنی آموزش مبارزه طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار دهد. به ما می گفتند آزادی سیاسی، دمکراسی و حق انتخابات همگانی زمینه مبارزه طبقاتی را از بین می برد و اصل قدیمی مانیفست کمونیست را که می گوید: کارگران میهن ندارند، باطل می سازد. و در دمکراسی که «اراده اکثریت» حکمفرمایی می کند، دیگر به اصطلاح نه می توان به دولت مانند ارگان حکمرانی طبقاتی نگریست و نه اینکه از اتحاد با بورژوازی مترقی سوسیال رفرمیست علیه مرتجعین چشم پوشید.

مسلم است که این اعتراض رویزیونیستها در سیستم کاملاً موزونی از نظریات یعنی نظریات بورژوا لیبرال که دیر زمانی است که معروف می باشد، خلاصه می شد. لیبرالها همیشه می گفتند که پارلمانتاریسم بورژوازی طبقات و تقسیمات طبقاتی را از بین می برد چون کلیه افراد بدون هیچ فرقی حق رأی و حق شرکت در امور دولتی را دارند. تمام تاریخ اروپا در نیمه دوم قرن نوزده و تمام تاریخ انقلاب روسیه در آغاز قرن بیستم به وضوح نشان می دهد که این نظریات تا چه حد پوچ و بی معنی است. با آزادی سرمایه داری «دمکراتیک» تناقضات اقتصادی ضعیف نگردیده بلکه حدت می یابد. پارلمانتاریسم ماهیت واقعی جمهوریهای بورژوایی دمکراتیک را که ارگان فشار و ظلم طبقاتی هستند از میان نمی برد بلکه این ماهیت را بی پرده جلوه گر می سازد. پارلمانتاریسم که کمک می کند تا توده هایی از اهالی که به مراتب وسیع تر از آنهایی بودند که سابقاً بطور فعال در حوادث سیاسی شرکت می کردند، روشن و متشکل شوند، با این عمل خود مقدمات رفع بحرانها و انقلابهای سیاسی را فراهم نمی کند بلکه مقدمات حداکثر حدت جنگ داخلی را هنگام این انقلابها فراهم می سازد. حوادث پاریس در بهار سال ۱۸۷۱ و حوادث روسیه در زمستان ۱۹۰۵ واضح تر از واضح نشان دادند که چگونه چنین حدتی ناگزیر فرا می رسد. بورژوازی فرانسه برای سرکوب جنبش پرولتاریائی بدون تردید با دشمن تمام ملت خود یعنی با ارتش اجنبی که میهن او را ویران کرده بود وارد بند و بست شد. کسی که دیالکتیک درونی ناگزیر پارلمانتاریسم و دمکراتیسم

بورژوازی یعنی نکته ای را که حل مشاجرات را به وسیله اعمال زور توده ای بیش از پیش حدت می دهد نفهمد، هیچگاه قادر نخواهد بود یک تبلیغ و ترویج مطابق با اصولی که توده های کارگر را برای شرکت پیروزمندانه در اینگونه «مشاجرات» واقعاً آماده کند، بر زمینه این پارلماناریسم اجرا نماید. تجربه اتحادها، سازشها و ائتلافهایی که در باختر با لیبرالیسم سوسیال رفرمیست و در انقلاب روسیه با رفرمیسم لیبرال (کادتها) شده است، بطور قانع کننده ای نشان داد که این سازشها فقط ذهن توده ها را مشوب می سازد و بجای آنکه اهمیت واقعی مبارزه آنان را بالا ببرد از آن می کاهد زیرا مبارزین را با عناصری مربوط می سازد که استعدادشان برای مبارزه به مراتب متزلزل تر است و خیانت کارترند. میلرانیسم فرانسه که بزرگترین آزمایش به کار بردن تاکتیک سیاسی رویزیونیستی در یک مقیاس وسیع حقیقتاً ملی بود، بطوری ارزش عملی رویزیونیسم را معلوم کرد که پرولتاریای تمام جهان هیچگاه آن را فراموش نخواهد نمود.

نقل از «مارکسیسم و رویزیونیسم» (قبل از سوم آوریل ۱۹۰۸)

در اینجا ایده اساسی مارکسیسم در مورد نقش تاریخی و اهمیت دولت با وضوح کامل بیان شده است. دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آنجا، در آن زمان و در حدودی پدید می آید که تضادهای طبقاتی در آنجا، آن زمان و در آن حدود بطور ابژکتیو دیگر نمی توانند آشتی پذیر باشند. و بالعکس: وجود دولت ثابت می کند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند. در همین مهم ترین و اساسی ترین نکته است که تحریف در مارکسیسم آغاز می شود و در دو جهت عمده جریان می یابد.

از یک سو ایدئولوگهای بورژوازی و به ویژه خرده بورژوازی که تحت فشار فاکتهای مسلم تاریخی ناگزیرند اعتراف کنند دولت فقط جایی وجود دارد که تضادها و مبارزه طبقاتی موجود است، گفته مارکس را طوری «اصلاح» می کنند که در نتیجه آن دولت ارگان آشتی طبقات می شود. طبق نظر مارکس اگر آشتی طبقات ممکن بود دولت نمی توانست نه پدید آید و نه پایدار ماند. ولی از گفته پروفیسورها و پوبلیسیست های خرده بورژوا و کوتاه بین - که چپ و راست با حسن نیت به مارکس استناد می ورزند! - چنین برمی آید که اتفاقاً این دولت است که طبقات را آشتی می دهد. طبق نظر مارکس دولت ارگان سیادت طبقاتی، ارگان ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر و حاکی از ایجاد «نظمی» است که این ستمگری را با تعدیل تصادمات طبقات قانونی و استوار می سازد. طبق نظر سیاستمداران خرده بورژوا نظم همان آشتی طبقات است نه ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر، تعدیل تصادمات معنایش آشتی است نه محروم ساختن طبقات ستمکش از وسایل و طرق معین مبارزه برای برانداختن ستمگران.

مثلاً در انقلاب سال ۱۹۱۷ هنگامی که موضوع اهمیت و نقش دولت درست با تمام عظمت خود عرض اندام نمود و از نظر عملی بمثابه یک اقدام فوری و ضمناً اقدامی در مقیاس توده ای مطرح گردید، تمام اس آر ها و منشویکها دفعتاً و کاملاً به سراشیب تئوری خرده بورژوائی «آشتی» طبقات «به وسیله دولت» در غلطیدند. قطعنامه ها و مقالات بی شمار سیاستمداران هر دوی این احزاب سرپا از این تئوری خرده بورژوائی و کوتاه بینانه «آشتی» سرشار است. دمکراسی خرده بورژوائی هرگز قادر به درک این مطلب نیست که دولت ارگان سیادت طبقه معینی است که با قطب مقابل خود (طبقه مخالف) نمی تواند آشتی پذیر باشد. روش نسبت به دولت، یکی از بارزترین نکاتی است که نشان می دهد اس آر ها و منشویکهای ما به هیچ وجه

سوسیالیست نبوده (چیزی که ما بلشویکها همیشه ثابت کرده ایم) بلکه دمکراتهای خرده بورژوائی هستند که به جمله پردازیهای شبه سوسیالیستی مشغولند. از سوی دیگر تحریف «کائوتسکیستی» مارکسیسم است که به مراتب ظریف تر انجام می گیرد. از لحاظ «تئوری» نه این موضوع که دولت ارگان حکمفرمائی طبقاتی است و نه اینکه تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند، نفی نمی گردد. ولی یک چیز در نظر گرفته نمی شود و یا روی آن سایه افکنده می شود و آن اینکه اگر دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است، اگر دولت نیروئی است که مافوق جامعه قرار دارد و «با جامعه بیش از پیش بیگانه می شود» پس روشن است که رهائی طبقه ستمکش نه فقط بدون انقلاب قهری، بلکه بدون امحاء آن دستگاه قدرت دولتی نیز که طبقه حکمفرما به وجود آورده و این «بیگانه شدن» با جامعه در آن مجسم گشته محال است. بطوری که ذیلاً خواهیم دید این نتیجه را که از لحاظ تئوری به خودی خود روشن است، مارکس با کمال صراحت بر اساس تجزیه و تحلیل مشخص تاریخی وظایف انقلاب به دست آورده است. و همین نتیجه است که - چنانچه بعداً بطور مفصل نشان خواهیم داد - کائوتسکی ... «فراموش» و تحریف نموده است.

نقل از «دولت و انقلاب» (اوت - سپتامبر ۱۹۱۷)

هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. این مشهود است که اپورتونیستهای دربند ایده های لیبرالیستی، این حرف عمیق مارکس را به اشتباه درک کرده و سعی می کنند که در تفسیر آن به تحریف پردازند. اپورتونیستها شامل مثلاً «اکنونیستها» برادران بزرگ انحلالیون می باشند. «اکنونیستها» فکر می کردند که هر نوع تصادم بین طبقات یک مبارزه سیاسی است. بدین ترتیب آنها مبارزه بخاطر ۵ کوپک در هر روبل اضافه حقوق را بمثابة یک مبارزه طبقاتی شناخته، آرزوی دیدن مبارزه طبقاتی تمام کشوری بالاتر و تکامل یافته تری را به عنوان سیاست نداشتند.

«اکنونیستها» بدین ترتیب مبارزه طبقاتی مقدماتی را به رسمیت شناخته، حاضر به پذیرفتن اشکال تکامل یافته آن نبودند. به عبارت دیگر «اکنونیستها» در مبارزه طبقاتی تنها آن چیزی را که از نظر بورژوازی لیبرال قابل تحمل بوده قبول کرده و پیش رفتن بیش از لیبرالها و پذیرفتن مبارزه طبقاتی بالاتری که غیرقابل قبول برای لیبرالها باشد را رد می کردند. ضمناً «اکنونیستها» تبدیل به سیاستمداران عملی لیبرالها می شدند. آنها نظریه انقلابی مارکسیستی مبارزه طبقاتی را مردود می شماردند.

پیش تر برویم. این کافی نیست که اذعان کنیم مبارزه طبقاتی تنها وقتی واقعی، پیگیر و تکامل یافته می شود که سیاست را دربر بگیرد. در سیاست نیز این امکان وجود دارد که یا خود را محدود به جزئیات کرده و یا عمیق تر به مسائل اساسی پردازیم. مارکسیسم تنها هنگامی مبارزه طبقاتی را کاملاً تکامل یافته و «سرتاسری» می داند که نه تنها سیاست را دربر بگیرد بلکه مسائل اساسی سیاست یعنی ساختمان قدرت دولتی را مطرح سازد.

برعکس، لیبرالیسم زمانی که جنبش کارگری نیرو می گیرد دیگر مبارزه طبقاتی را انکار نمی کند بلکه سعی می نماید که نظریه مبارزه طبقاتی را محدود، بریده و اخته نماید. لیبرالیسم با مبارزه طبقاتی در حیطه سیاست تنها با شرط اینکه ساختمان قدرت دولتی را شامل نشود موافقت می نماید. درک این مسئله دشوار نیست که کدام منافع طبقاتی بورژوازی باعث یک چنین تحریف لیبرالی نظریه مبارزه طبقاتی می باشد.

نقل از «درباره درک لیبرالی و مارکسیستی مبارزه طبقاتی» (چاپ شده در پروس دسچینی شماره ۵ مه ۱۹۱۳)

نکته عمده در آموزش مارکس مبارزه طبقاتی است. آن مطلبی است که بسیار می گویند و می نویسند، ولی این نادرست است. و در همین مطلب نادرست است که اغلب تحریفات اپورتونیستی مارکسیسم یا جعل آن به طرزی که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد، حاصل می آید زیرا این مارکس نیست که آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را به وجود آورده بلکه بورژوازی قبل از وی آنرا به وجود آورده است و این آموزش بطور کلی برای بورژوازی پذیرفتنی است. کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوایی و سیاست بورژوایی خارج نشده باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش مربوط به مبارزه طبقات، به معنای آن است که از سر و ته آن زده شود، مورد تحریف قرار گیرد و به آنجا رسانده شود که برای بورژوازی پذیرفتنی باشد. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد. وجه تمایز کاملا عمیق بین یک خرده بورژوای عادی (و همچنین بورژوای بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است. با این سنگ محک است که باید چگونگی درک واقعی و قبول مارکسیسم را آزمود. و شگفت نیست که وقتی تاریخ اروپا طبقه کارگر را از لحاظ عملی با این مسئله روبرو نمود نه تنها تمام اپورتونیستها و رفرمیستها بلکه تمام «کائوتسکیست» ها (یعنی کسانی که بین رفرمیسم و مارکسیسم درنوسانند) کوتاه بینان ناچیز و دمکراتهای خرده بورژوائی از آب درآمدند که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می کنند. رساله کائوتسکی موسوم به دیکتاتوری پرولتاریا که در اوت ۱۹۱۸ یعنی مدتها پس از نخستین چاپ این کتاب انتشار یافت نمونه ایست از تحریف خرده بورژوا مآبانه مارکسیسم و روگرداندن رذیلانه از آن در کردار در عین قبول سالوسانه آن در گفتار (رجوع شود به رساله من تحت عنوان «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» چاپ پتروگراد و مسکو سال ۱۹۱۸).

اپورتونیسم معاصر در وجود نماینده عمده آن ک. کائوتسکی مارکسیست سابق کاملا مشمول توصیف فوق الذکری می شود که مارکس درباره نظریه بورژوائی ذکر نموده زیرا این اپورتونیسم دایره قبول مبارزه طبقاتی را به دایره مناسبات بورژوائی محدود می کند (در داخل این دایره و در حدود آن هیچ لیبرال تحصیل کرده ای از قبول «اصولی» مبارزه طبقاتی رویگردان نخواهد بود!) اپورتونیسم بخصوص دایره قبول مبارزه طبقاتی را به نکته عمده یعنی به دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، به دوران سرنگونی و محو کامل بورژوازی نمی رساند. در واقع این دوران بطور ناگزیر دوران مبارزه طبقاتی بینهایت شدید و شکلهای بینهایت حاد این مبارزه است و لذا دولت این دوران هم ناگزیر باید دولت دمکراتیک شکل نوین (برای پرولترها و بطور کلی برای تهیدستان) و دیکتاتوری شکل نوین (علیه بورژوازی) باشد.

و اما بعد کنه آموزش مارکس را درباره دولت فقط کسی دریافته است که فهمیده باشد دیکتاتوری یک طبقه نه تنها برای هر گونه جامعه طبقاتی به طور اعم و نه تنها برای پرولتاریا که بورژوازی را سرنگون ساخته باشد، بلکه برای یک دوران تاریخی کامل یعنی دوران میان سرمایه داری و استقرار «جامعه فارق از طبقات» یعنی کمونیسم، نیز ضرور خواهد بود.

نقل از «دولت و انقلاب» (اوت - سپتامبر ۱۹۱۷)

خیانت به سوسیالیسم از طرف اکثریت رهبران انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) به معنای ورشکستگی ایدئولوژیک این انترناسیونال می باشد. علت اصلی یک چنین ورشکستگی، غالب بودن حقیقی اپورتونیسیم خرده بورژوازی که خطر و ماهیت بورژوائی آن مدتها پیش توسط بهترین نمایندگان پرولتاریای تمام کشورها گوشزد شده بود می باشد. اپورتونیسیتها مدت زمانی است که شرایط یک چنین ورشکستگی را با رد انقلاب سوسیالیستی و جانشین کردن آن با رفرمیسم بورژوائی، با رد مبارزه طبقاتی و لزوم تبدیل آن به جنگ داخلی در بعضی شرایط و تبلیغ سازش طبقاتی تحت عنوان وطن پرستی و دفاع از وطن ناجیان شونیسم بورژوازی شدن و انکار حقایق ابتدائی سوسیالیسم بیان شده در مانیفست کمونیست مبنی بر اینکه کارگران میهن ندارند، محدود کردن مبارزه علیه میلیتاریسم به نظریات سانتی مانرال عقب افتاده به عوض به رسمیت شناختن ضرورت جنگ انقلابی پرولتاریای تمام کشورها، استفاده ضروری از پارلماناریسم و قوانین بورژوازی را به حد پرستش یک چنین قوانینی رساندن و فراموش کردن اشکال غیرقانونی سازمانی و تبلیغات که لازمه دوران بحران می باشند، تهیه می دیدند.

نقل از «تزهایی درباره جنگ» (۵-۶ سپتامبر ۱۹۱۴)

مطلقاً نادرست خواهد بود اگر ما تصور کنیم بخاطر پیشبرد مبارزه مستقیم برای انقلاب سوسیالیستی باید مبارزه بخاطر اصلاحات را به دور بیافکنیم. به هیچ وجه ما نمی توانیم بدانیم که به چه زودی به این موفقیت نائل می شویم، به چه زودی شرایط عینی چنین انقلابی را ایجاد می کند. ما باید از هر گونه بهبود واقعی شرایط سیاسی و اقتصادی توده ها پشتیبانی کنیم. اختلاف بین ما و رفرمیستها (یعنی گروتلان ها در سوئیس) در مخالفت ما با رفرم و موافقت آنها با رفرم یا چیزی شبیه آن نیست. آنها خودشان را به رفرمها محدود می کنند و بدین خاطر بنابر اصطلاح مناسب (غیرعادی!) یک مقاله نویس انقلابی شوایزویچ متالار پیترزیتونگ (شماره ۴۰) تا حد «پرستاران سرمایه داری» نزول می کنند. ما به کارگران می گوئیم: در انتخابات نسبی و شبیه آن رأی بدهید. لیکن بدین ترتیب فعالیتهای خود را محدود نکنید. اشاعه سیستماتیک ایده انقلاب کنونی سوسیالیستی را در پیش در دستور کار خود قرار بدهید، برای آن آماده شوید و در پروسه آن تغییرات رادیکال را در فعالیت حزب به وجود بیاورید. شرایط دمکراسی بورژوائی، غالب اوقات ما را مجبور می کند که این یا آن موضع را در قبال انبوه اصلاحات خرده و لحظه ای اختیار کنیم لیکن ما باید قادر به فراگرفتن و برگزیدن یک موضع در قبال اصلاحات باشیم به این ترتیب که (برای سادگی مطلب و روشنی بیشتر) از هر نیم ساعت صحبت ما ۵ دقیقه به اصلاحات و ۲۵ دقیقه به انقلاب آینده اختصاص داده شود.

نقل از «پیشنهادات اصولی درباره مسئله جنگ» (دسامبر ۱۹۱۴)

پرستش دمکراسی بورژوائی و موکول کردن به دست گرفتن قدرت سیاسی به کسب آرای اکثریت از طریق حق رأی عمومی

در به ابتدال کشیدن آموزشهای مارکس این حضرات اپورتونیسیتها و از جمله کائوتسکیستها به مردم «می آموزند» که پرولتاریا باید ابتدا اکثریت را از طریق حق رأی عمومی به دست بیاورد

و سپس بر پایه رأی اکثریت قدرت دولتی را در دست بگیرد و تنها بعد از آن بر مبنای دمکراسی «پیگیر» («خالص» هم خوانده می شود) سوسیالیسم را بنا نماید. ولی ما بر پایه آموزشهای مارکس و تجربیات انقلاب روسیه می گوئیم: پرولتاریا نخست باید بورژوازی را سرنگون نماید تا قدرت دولتی را برای خود به ارمغان آورد و سپس از قدرت دولتی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه ابزار طبقاتی خود برای جلب پشتیبانی اکثریت زحمتکشان استفاده کند.

نقل از «مجلس انتخاباتی مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» (۱۶ دسامبر ۱۹۱۹)

بر پایه چنین دیالکتیکی بود که خائنین، سرسختان و ملالغتی های بین الملل دوم هرگز نمی توانستند بفهمند: پرولتاریا نمی تواند به پیروزی برسد چنانچه اکثریت جمعیت را به سمت خود جلب ننماید. لیکن محدود کردن پیروزی به جلب آراء اکثریت در انتخابات تحت حاکمیت بورژوازی و یا آنرا مشروط به آن دانستن، حماقت بیش از حد و یا فریب محض کارگران می باشد. برای جلب اکثریت جمعیت به سمت پرولتاریا باید اولاً بورژوازی را سرنگون کرد و قدرت دولتی را در دست گرفت، ثانیاً باید قدرت شوراها را مستقر و دستگاه دولتی کهن که از طریق آن حاکمیت، پرستیژ و نفوذ بورژوازی و خرده بورژواهای سازشکار بر روی توده های زحمتکش غیرپرولتاریائی اعمال می شود را نابود کرد. ثالثاً باید کاملاً نفوذ بورژوازی و خرده بورژوازی سازشکار بر روی اکثریت توده های غیرپرولتاری را از طریق برآورده ساختن نیازهای اقتصادیشان به طریق انقلابی و به خرج استثمارگران از بین برد.

نقل از «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» (۱۶ دسامبر ۱۹۱۹)

اکثریت پیشوایان سوسیالیست خط مشی کائوتسکی، چنان در خرافات صرفاً خرده بورژوائی که در نتیجه دهها سال تکامل نسبتاً «صلح آمیز» سرمایه داری و پارلمانتاریسم بورژوائی نشو و نما یافته است غوطه ور شده اند که دیگر قادر به درک ماهیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا نیستند. پرولتاریا بدون برداشتن این پیشوایان از سر راه خود و بدون طرد آنان قادر به انجام مأموریت رهائی بخش جهانی تاریخی خویش نیست. این افراد تماماً یا نیمه تمام به اکاذیب بورژوازی درباره حکومت شوروی در روسیه باور داشتند و نتوانستند ماهیت سوسیالیستی را که حکومت شوروی مظهر آنست، از دمکراسی بورژوائی که برده وار در برابر آن جبهه به زمین می ساید و آنرا «دمکراسی خالص» یا «دمکراسی» بطور اعم می نامد تمیز دهند.

نقل از «درود به کارگران مجارستان» (۲۷ مه ۱۹۱۹)

عدم ایمان به توده ها، ترس از خلاقیت آنان، ترس از استقلال آنان، هراس از انرژی انقلابی آنان بجای پشتیبانی کامل و نامحدود از آن، اینجاست بیشترین گناهی که رهبران سوسیال رولوسیونر و منشویک مرتکب شده اند. اینجاست که ما عمیق ترین ریشه های نامصمم بودن و تزلزل آنان را، تلاشهای بی پایان و به کلی بی اثر آنان را در انداختن شراب نو در شیشه کهن دستگاه دولتی بوروکراتیک کهنه می یابیم.

نقل از «یکی از مسائل اساسی انقلاب» (چاپ در راپوچی پوت شماره ۱۰، ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۷)

تلاش‌های بیهوده برای اتخاذ راه حل صلح آمیز و رفرمیستی انتقال به سوسیالیسم رد قهر انقلابی به عنوان ویژگی اساسی دیکتاتوری پرولتاریا

به ما گفته می‌شود که سوسیالیسم بالا بردن تولید است. حضرات عزیز شما کتابها خوانده اید، کتابها نوشته اید و از کتابها هیچ چیز درک نکرده اید.

البته از نقطه نظر یک جامعه سرمایه داری که در دوران صلح و بطور صلح آمیز سوسیالیستی شده است، هیچ وظیفه ای مبرم تر از بالا بردن تولید نمی باشد. تنها یک لغت کوچک باید اضافه شود: «اگر». اگر سوسیالیسم بدین طریق صلح آمیز به وجود می آمد، حضرات سرمایه دار ناراضی از چنین به وجود آمدنی می بودند. بدین ترتیب کمبود یک چیزی حس می شود. حتی اگر جنگی هم بود این حضرات سرمایه دار هر چه از دستشان برمی آمد برای جلوگیری از چنین تکامل صلح آمیزی می کردند. انقلابات عظیم حتی هنگامی که بطور صلح آمیز شروع شده اند، مانند انقلاب کبیر فرانسه، با جنگهای متلاطم که بورژوازی ضدانقلابی آغاز نمود، به پایان رسیده اند. به طریق دیگر نیز نمی توانستند انجام یابند، چنانچه ما آنها را از نقطه نظر مبارزه طبقاتی ببینیم و نه قافیه بافیهای غیرمادی راجع به آزادی، برابری، دموکراسی کارگری و عزم اکثریت یا قافیه بافیهای غیرمادی احمقانه ای که منشویکها، اس آرها و تمام «دمکراتها» به ما عرضه می کنند. هیچگونه تکامل صلح آمیزی به سوسیالیسم نمی تواند انجام پذیرد.

نقل از «اولین کنگره سرتاسری روسیه درباره آموزش بزرگسالان»: «فریب مردم با شعار آزادی و برابری» (۱۹ مه ۱۹۱۹)

... در بالا متذکر شدیم و بعداً با تفصیل بیشتری نشان خواهیم داد که آموزش مارکس و انگلس درباره ناگزیری انقلاب قهری مربوط به دولت بورژوازی است. این دولت نمی تواند از طریق «زوال» جای خود را به دولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری می تواند انجام پذیرد. ستایشنامه انگلس درباره این انقلاب که کاملاً با بیانات مکرر مارکس مطابقت دارد (پایان کتاب «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیست») را به یاد آوریم که چگونه در آن با سربلندی و آشکارا ناگزیری انقلاب قهری اعلام شده است، انتقاد از برنامه گتا را در سال ۱۸۷۵ به خاطر آوریم که تقریباً ۳۰ سال پس از آن نوشته شده و در آنجا مارکس اپورتونیزم این برنامه را بیرحمانه رد می کند (این ستایشنامه به هیچ وجه «شیفتگی» و سخن آرایبی و یا اقدامی به منظور مناظره نیست. ضرورت تربیت سیستماتیک توده ها به قسمی که با این نظریه و همانا با این نظریه انقلاب قهری مطابقت داشته باشد، همان نکته ایست که شالوده تمام آموزش مارکس و انگلس را تشکیل می دهد. بارزترین نشانه خیانت جریانات فعلاً حکمفرمای سوسیال شوینیسیم و کائوتسکیسم به آموزش مارکس و انگلس این است که خواه این جریان و خواه آن دیگری این ترویج و تبلیغ را فراموش کرده اند.

نقل از «دولت و انقلاب» (اوت - سپتامبر ۱۹۱۷)

در هر صورت ما ایمان داریم که تجربه انقلاب و ضدانقلاب در روسیه صحت مبارزه ای را که حزب ما علیه تروریسم بمثابه تاکتیک، به مدت بیش از بیست سال به پیش برده به اثبات رسانیده است. با وجود این ما نباید فراموش کنیم که این مبارزه در رابطه نزدیک با مبارزه بی امان

علیه اپورتونیسیم که منکر استفاده هر گونه قهر از طرف طبقات ستم‌دیده علیه طبقات ستمگر بود، قرار داشته است. ما همواره به دفاع از استفاده قهر در مبارزات توده‌ای و در رابطه با آن برخاسته ایم.

نقل از «سخنرانی در کنگره حزب سوسیال دمکرات سوئیس» (۴ نوامبر ۱۹۱۶)

کائوتسکی «مورخ» با چنان بی‌شرمی تاریخ را تحریف می‌کند که نکته اساسی را «فراموش می‌نماید»: صفت مشخصه سرمایه‌داری ماقبل انحصاری – که سالهای هفتاد قرن نوزده نقطه اوج آن بود – به حکم خواص اساسی اقتصادی خود که در انگلستان و آمریکا به ویژه بطور تیبیک متجلی گردید حداکثر صلح دوستی و آزادیخواهی نسبی بود. ولی صفت مشخصه امپریالیسم یعنی سرمایه‌داری انحصاری که فقط در قرن بیستم به نضج نهائی خود رسید، بنابر خواص اساسی اقتصادی خود حداقل صلح دوستی و آزادیخواهی و حداکثر تکامل همه‌جانبه دستگاه نظامی است. «توجه نکردن» به این نکته هنگام بحث درباره اینکه آیا تحول صلح‌آمیز یا قهری تا چه اندازه تیبیک و محتمل است، معنایش سقوط تا مرحله متعارفی‌ترین چاکران بورژوازی است.

نقل از «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» (اکتبر – نوامبر ۱۹۱۸)

اتوبوئر به نحو احسن جوهر نظریات اپورتونیسیم جهانی را در یک عبارت اظهار نمود؛ بخاطر این، اگر ما آنطوری که در وین می‌خواستیم بنای یادبودی در حالیکه او هنوز زنده است برایش می‌ساختیم. اعمال قهر در مبارزه طبقاتی در دمکراسی‌های نوین، آنطور که اتوبوئر می‌گوید «قهر علیه فاکتورهای اجتماعی قدرت» می‌باشد.

احتمالاً شما فکر می‌کنید که این حرفها عجیب و بی‌معز به نظر می‌آید. لیکن این نمودار آن چیزی است که مارکسیسم به آن تنزل کرده است، درجه پیش‌افتادگی و دفاع از استثمارگران که یک تئوری انقلابی می‌تواند تا آن حد نزول کند. بی‌فرهنگی نوع آلمانی لازم است که شما «تئوری» به دست آورید که «فاکتورهای اجتماعی قدرت» عبارت از تعداد، وضع سازماندهی موقعیت در پروسه تولید و توزیع و فعالیت آموزشی می‌باشد. چنانچه یک کارگر کشاورزی در دهات یا یک کارگر در شهر مرتکب قهر انقلابی علیه مالک یا سرمایه‌دار می‌شود این امر دیکتاتوری پرولتاریا محسوب نمی‌شود. خیر! این «قهر علیه فاکتورهای اجتماعی قدرت» می‌باشد. شاید این نمونه به نظر خنده‌دار بیاید. لیکن ماهیت اپورتونیسیم مدرن به گونه ایست که مبارزه آن با بلشویسم تبدیل به یک شوخی گشته است. وظیفه جلب طبقه کارگر و تمام عناصر متفکر آن به مبارزه بین منشویسم بین‌المللی (مک‌دونالد، اتوبوئر و شرکاء) و بلشویسم برای اروپا و آمریکا بسیار مفید و الزام‌آور می‌باشد.

نقل از «موقعیت بین‌المللی و وظایف اساسی بین‌الملل کمونیستی، گزارش به دومین کنگره بین‌الملل کمونیستی» (۱۹ جولای ۱۹۲۰)

کائوتسکی به هنگام تعریف دیکتاتوری با تمام قوا کوشید علامت اصلی این مفهوم یعنی اعمال قهر انقلابی را از خواننده پنهان دارد. ولی اکنون حقیقت آشکار گردیده است: سخن بر سر تقابل بین تحول صلح‌آمیز و قهری است.

کنه مطلب در همین جاست. تمام این حيله ها، سفسطه ها و تخطئه های شيادانه از آن جهت مورد نیاز کائوتسکی است که از زیر بار انقلاب قهری شانه خالی کند و دست کشیدن خود از آن و پیوستن خود را به سیاست کارگری لیبرالی یعنی به بورژوازی، پرده پوشی نماید.

نقل از «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» (اکتبر - نوامبر ۱۹۱۸)

تاریخ می آموزد که حتی یک طبقه ستمدیده هیچگاه به قدرت نرسیده و یا نمی توانسته برسد بدون گذار از یک دوران دیکتاتوری یعنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوب قهرآمیز مقاومت مایوسانه، آشوب و بی نظمی که استنمارگران همواره بدان متوسل می شوند. بورژوازی که دفاع از حاکمیتش را هم اکنون سوسیالیست هایی که با «دیکتاتوری بطور عام» مخالف و در مقابل «دمکراسی بطور عام» تعظیم می کنند به عهده گرفته اند، در کشورهای پیشرفته به وسیله قیامهای متعدد، جنگهای داخلی و سرکوب قهرآمیز بارونهای فنودال و برده داران و تلاشهای آنان برای تجدید حیات به قدرت رسیده است. در کتابها و جزوات، در قطعنامه های کنگره ها و در سخنرانیهای تهییجی سوسیالیست های تمام کشورها، این خصلت طبقاتی انقلابات بورژوازی و دیکتاتوری بورژوازی را هزاران و میلیونها بار توضیح داده اند. لیکن دفاع کنونی از دمکراسی بورژوازی در لفافه سخنوری درباره «دمکراسی بطور عام» و فریادها و داد و قالهای کنونی درباره دیکتاتوری پرولتاریا در لفافه فریادها درباره «دیکتاتوری بطور عام» خیانت رک و راست به سوسیالیسم، فرار عملی به جبهه بورژوازی، انکار حقانیت پرولتاریا در انجام انقلاب پرولتاریائی خودش و دفاع از رفرمیسم بورژوازی درست در لحظه تاریخی که رفرمیسم بورژوازی در سطح جهانی ورشکست شده است و در زمانی که جنگ باعث به وجود آمدن موقعیت انقلابی گردیده می باشد.

نقل از «تزاها و گزارش درباره دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا» ارائه داده شده در کنگره اول بین الملل کمونیستی (۴ مارس ۱۹۱۹)

توجیه جنگهای استعماری و جنایتها، یک عقب نشینی مستقیم به طرف سیاستهای بورژوازی

این اولین بار نیست که مسئله استعمار در کنگره های بین الملل ظهور می کند. پیش از این تصمیمات آنها همواره محکومیت لاتغییر سیاست استعماری بورژوازی بمثابه سیاست چپاول و غارت می بوده است لیکن اینبار ترکیب کمیسیون کنگره به ترتیبی بود که عنصر اپورتونیستی به سرکردگی وان کوهل از هلند غالب بود. یک عبارت در طرح برنامه افزوده شد که بر مبنای آن کنگره در اصول تمام سیاستهای استعماری را مردود نمی دانست، چرا که تحت سوسیالیسم سیاست استعماری می تواند نقش متمدنی داشته باشد. اقلیت کمیسیون (لدبور از آلمان، سوسیال دمکراتهای روسی و لهستانی و بسیاری دیگر) شدیداً علیه ورود هر گونه طرز تفکری از این قبیل در قطعنامه اعتراض کردند. موضوع به کنگره که تناسب نیروها تقریباً مساوی بود ارجاع شد و بحث بسیار داغی در این رابطه در گرفت. اپورتونیستها از وان کوهل پشتیبانی کردند. در هنگام صحبت از طرف اکثریت هیئت نمایندگی آلمان، برنشتین و دیوید پذیرفتن یک «سیاست استعماری سوسیالیستی» را تشویق کردند و شدیداً رادیکالها را بخاطر موضع بیهوده منفی، عدم توجه به اهمیت اصلاحات، فقدان برنامه عملی استعماری و غیره مورد حمله قرار دادند.

کائوتسکی در میان کسانی بود که با آنها مخالفت نمود و خود را مجبور به درخواست رد موضع اکثریت هیئت نمایندگی آلمان دید. او به درستی اشاره کرد که به هیچ وجه نمی توان از ترک مبارزه بخاطر فرم که بطور صریح در قسمتهای دیگر قطعنامه آمده بود و هیچگونه بحثی روی آن نبود، سخن گفت. نکته مورد بحث این بود که آیا ما باید به رژیم مدرن بورژوازی اجازه غارت و قتل عام بدهیم یا خیر.

سیاست استعماری کنونی در دستور بحث کنگره باقی ماند و این سیاست بر مبنای انقیاد رک و راست جوامع عقب مانده بود. بورژوازی در واقع بردگی به مستعمرات می برد و جوامع عقب مانده را تحت قیمومیت بیسابقه ترین اهانتها و خشونت درمی آورد. با شیوع دادن الکل و سفلیس آنها را «متمدن» می ساخت و در یک چنین شرایطی از سوسیالیست ها انتظار می رفت که به عبارت طفره آمیز درباره امکان پذیرفتن سیاست استعماری در اصول بپردازند! این معادل با پذیرفتن رک و راست نقطه نظر بورژوازی می بود. این نمایانگر قدم تعیین کننده ای در آوردن پرولتاریا به زیر سلطه ایدئولوژیک بورژوا امپریالیسم که اکنون با چنین خودخواهی سربلند می کند، می بود.

نقل از «کنگره سوسیالیستی بین المللی در اشتوتگارت» (اواخر اوت - اوایل سپتامبر ۱۹۰۷)

یک اکثریت اپورتونیست در کمیسیون مربوط به مسئله استعمار تشکیل شد و عبارات شگفت انگیز زیر در طرح قطعنامه ظاهر گردید: «کنگره در اصول و در هر زمان، هر سیاست استعماری را مردود نمی داند. چرا که تحت یک رژیم سوسیالیستی می تواند دارای نفوذ متمدنانه ای باشد» در حقیقت این پیشنهاد برابر بود با عقب نشینی مستقیم به سمت سیاست بورژوازی و جهان بینی بورژوازی که جنگهای استعماری و کشتار را توجیه می کند.

نقل از «کنگره سوسیالیستی بین المللی در اشتوتگارت» (اواخر اوت - اوایل سپتامبر ۱۹۰۷)

با ناپدید شدن مبارزه طبقاتی انقلابی کارگران علیه سرمایه، در یک نظر انترناسیونالیسم ناپدید می شود

اگر یک آلمانی در دوره ویلهلم یا یک فرانسوی در دوره کلمانسو بگوید: من حق دارم و موظفم به عنوان یک سوسیالیست در صورت تهاجم خصم به کشورم از میهن خود دفاع نمایم، چنین استدلالی استدلال یک ناسیونالیست خرده بورژوا است. زیرا در این استدلال مبارزه طبقاتی انقلابی کارگر بر ضد سرمایه و ارزیابی تمامی جنگ من حیث المجموع از نقطه نظر بورژوازی جهانی و پرولتاریای جهانی مفقود می گردد، یعنی انترناسیونالیسم مفقود می گردد و ناسیونالیسم بی مقدار زبر و زمخت برجای می ماند. کشور مرا می آزارند، چیزهای دیگر به من مربوط نیست - این است خلاصه کلام این استدلال و این است محدودیت خرده بورژوا ناسیونالیستی آن. این بدان ماند که کسی در مورد اعمال قهر نسبت به فرد واحد، چنین استدلال نماید: سوسیالیسم با اعمال قهر مخالف است، بدین جهت بهتر است که من خیانت را در پیش گیرم و به زندان نیفتم.

آن فرانسوی، آلمانی یا ایتالیائی که می گوید: سوسیالیسم با اعمال قهر نسبت به ملل مخالف است و بنابراین وقتی دشمن به خاک کشور من هجوم آورد دفاع خواهم کرد، به سوسیالیسم و

انترناسیونالیسم خیانت می ورزد. زیرا این شخص فقط «کشور» خود را می بیند و بورژوازی ... «خود» را مافوق همه چیز قرار می دهد در حالیکه راجع به روابط بین المللی که جنگ را امپریالیستی می کند و بورژوازی وی را به حلقه ای از زنجیر غارت امپریالیستی بدل می سازد، نمی اندیشد.

تمام خرده بورژواها و تمام موژیکهای کودن و نادان درست همانطوری استدلال می کنند که مرتدینی از قبیل کائوتسکیست ها طرفداران لونگه و توراتی و شرکاء چنین استدلال می نمایند که در کشور من دشمن هست، دیگر مرا با هیچ چیز کاری نیست.

نقل از «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» (اکتبر - نوامبر ۱۹۱۸)

قبول انترناسیونالیسم در گفتار و تعویض آن در کردار، در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی و کار عملی، با ناسیونالیسم خرده بورژوائی و پاسیفیسم، عادیترین پدیده ایست که نه تنها در بین احزاب انترناسیونال دوم بلکه در بین احزابی هم که از این انترناسیونال خارج شده اند و حتی چه بسا در بین آن احزابی که اکنون خود را کمونیست می نامند، مشاهده می شود. مبارزه با این بلا یعنی با ریشه دارترین خرافات ملی خرده بورژوائی، به نسبتی که وظیفه تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری ملی (یعنی دیکتاتوری موجود در یک کشور که قادر به تعیین سیاست جهانی نیست) به دیکتاتوری بین المللی (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا لاقلاً در چند کشور پیشرو که قادر است در سرپای سیاست جهانی تأثیر قاطع داشته باشد) مبرم تر می گردد، به همان نسبت بیشتر در سطح اول قرار می گیرد. آنچه که ناسیونالیسم خرده بورژوائی آن را انترناسیونالیسم اعلام می کند، قبول تساوی حقوق ملل است و بس (صرف نظر از لفظی بودن صرف این قبول) در حالیکه خودخواهی ملی را تمام و کمال محفوظ نگاه می دارد ولی انترناسیونالیسم پرولتری خواستار آنست که اولاً مصالح مبارزه پرولتری در یک کشور، تابع مصالح این مبارزه به مقیاس جهانی باشد؛ ثانیاً خواستار آن است که ملتی که در راه پیروزی بر بورژوازی می کوشد قادر و آماده باشد بخاطر سرنگون ساختن سرمایه بین المللی به بزرگترین فداکاریهای ملی تن دردهد.

بدین طریق در کشورهایی که اکنون کاملاً سرمایه داری شده اند و دارای احزاب کارگری واقعاً پیشاهنگ پرولتاریا هستند، مبارزه علیه تحریف اپورتونیستی و پاسیفیستی خرده بورژوا منشانه مفهوم و سیاست انترناسیونالیسم نخستین و مهم ترین وظیفه است.

نقل از «طرح اولیه تزیهای مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی» (ژوئن ۱۹۲۰)

۳- رویونیسم انعکاس نفوذ بورژوازی در جنبش طبقه کارگر است

رویزیونیسم حاصل دوره «صلح آمیز» تکامل جنبش کارگری است

اختلافات اساسی تاکتیکی در جنبش کارگری اروپا و آمریکا امروز منتهی می شود به مبارزه علیه دو گرایش بزرگ که در حال جدا شدن از مارکسیسم هستند، مبارزه ای که واقعاً تبدیل به تئوری غالب در جنبش شده است. این دو گرایش رویونیسم (اپورتونیسم، رفرمیسم) و آنارشسیسم (آنارکو سندیکالیسم، آنارکو سوسیالیسم) هستند. هر دوی این جدائی ها از تئوری و

تاکتیک مارکسیستی که در جنبش کارگری امروز غالب است، در اشکال مختلف و در زیر نقابهای گوناگون در سرتاسر بیش از نیم قرن تاریخ جنبش توده ای کارگری در تمام کشورهای متمدن دیده شده است. این حقیقت به تنهایی نشان می دهد که این جدائی ها نمی تواند ناشی از اتفاقات یا اشتباهات افراد یا گروهها یا حتی ناشی از نفوذ تعصبات ملی و سنتی و غیره باشد. دلایل اساسی در سیستم اقتصادی و در ماهیت تکامل تمام کشورهای سرمایه داری نهفته است که متداوماً باعث اینگونه جدائی ها می شود.

نقل از «اختلافات موجود در جنبش کارگری اروپا» (۱۶ سپتامبر ۱۹۱۰)

وقایع اخیر این حقیقت را ثابت کرده است که شرایط عینی برای یک جنگ امپریالیستی (یعنی جنگی که مربوط به بالاترین و آخرین مرحله سرمایه داری است) آماده است، از طرف دیگر دهها سال به اصطلاح دوره صلح آمیز تجمع انبوه خرده بورژوازی اپورتونیست وامانده را در درون احزاب سوسیالیستی تمام کشورهای اروپائی ممکن ساخته است. حدود ۱۵ سال پیش در هنگام «کارزار برنشتین» در آلمان (در بعضی کشورها حتی زودتر از آن) مسئله عناصر اپورتونیست بیگانه در احزاب طبقه کارگر حاد شده بود. اکنون حتی یک مارکسیست مشهور به زحمت یافت می شود که بارها و در موارد مختلف به این امر اذعان نکرده باشد که اپورتونیستها عناصر کارگری هستند که حقیقتاً دشمن انقلاب سوسیالیستی می باشند. رشد بیسابقه این عناصر اجتماعی در طی سالهای گذشته یک حقیقت شناخته شده است، مقامات سندیکاها کارگری قانونی، پارلمانتاریستها و سایر روشنفکران که به آسودگی و آرامی برای خود خوابگاهی در جنبش توده ای ساخته اند، بعضی گروههای کارگری با مزدهای بالاتر، کارمندان اداره و امثالهم متعلق به این قشر اجتماعی می باشند. جنگها به وضوح ثابت کرده اند که در یک بحران (دوران امپریالیستی بدون شک دوران چنین بحرانهایی خواهد بود) انبوهی قابل توجه از اپورتونیستها که از طرف بورژوازی حمایت و اغلب به وسیله آنان هدایت می شوند (این خصوصاً مهم است) به سوی اردوی بورژوازی می روند، به سوسیالیسم خیانت می کنند، به راه طبقه کارگر ضرر می رسانند و آن را خراب می کنند. در هر بحرانی بورژوازی همواره به اپورتونیستها کمک خواهد کرد، همیشه بخش انقلابی پرولتاریا را سرکوب خواهد کرد، با کوچکترین عملی عکس العمل نشان می دهد و غیرقانونی ترین و ظالمانه ترین عملهای نظامی را بکار می گیرد. اپورتونیستها دشمنان انقلاب پرولتاریا می باشند، در زمان صلح آنها اعمال بورژوا مآبانه خود را در پوشش انجام می دهند، به جستجوی پناهگاه در احزاب کارگران می پردازند و در زمان بحرانا آنها بلافاصله به عنوان متفقین مجموع بورژوازی متحد از محافظه کار تا رادیکال ترین و دمکراتیک ترین بخش آن، از آزاد فکران تا بخش مذهبی و متدین آن درمی آیند. کسی که بعد از وقایع اخیر این حقیقت را درک نکرده باشد، به عبث تلاش می کند خود و کارگران را فریب دهد. گریزهای شخصی اجتناب ناپذیرند لیکن نباید فراموش کرد که اهمیت این گریزها در وجود یک گروه و جریان اپورتونیستی خرده بورژوازی نهفته است. سوسیال شوینیستهایی از قبیل هایدین و اندرولد گوئست، پلخانف و کائوتسکی به هیچ عنوان حائز اهمیت نبودند چنانچه سخنرانیهای نامفهوم و مبتذل آنان در دفاع از وطن پرستی بورژوازی از طرف تمام قشر اجتماعی اپورتونیستها و روزنامه های بورژوازی و سیاستمداران بورژوازی مورد استقبال قرار نمی گرفت.

نقل از «و اکنون چه» (۹ ژانویه ۱۹۱۵)

ورشکستگی انترناسیونال دوم ورشکستگی سوسیال اپورتونیسیم است. آخری به عنوان محصول دوران پیشین «مسالمت آمیز» تکامل جنبش کارگری رشد کرده است. این دوران به طبقه کارگر آموخت که از ابزارهای مبارزه از قبیل پارلماناریسم و امکانات قانونی برای به وجود آوردن سازمانهای توده ای اقتصادی و سیاسی، مطبوعات وسیع کارگری و غیره استفاده نماید، از طرف دیگر این دوران گرایش را به وجود آورد که مبارزه طبقاتی را انکار می کرد و صلح اجتماعی را موعظه می نمود، انقلاب اجتماعی را رد می کرد، اصل وجودی سازمانهای غیرقانونی را منکر می شد، وطن پرستی بورژوازی را به رسمیت می شناخت و غیره. اقشار معینی از طبقه کارگر (بوروکراسی جنبش کارگری و آریستوکراسی کارگری که قسمت کوچکی از منافع حاصله از استثمار مستعمرات و از موقعیت ممتاز «مام وطن» در بازارهای جهانی نصیب می شد) همچنین طرفداران خرده بورژوازی در دوران احزاب سوسیالیستی ثابت کرده اند که پایه اصلی اجتماعی گرایشات و حاملین نفوذ بورژوازی در درون پرولتاریا می باشند.

نقل از «کنفرانس بخشهای خارجی، قطعنامه های کنفرانس» (قبل از ۹ فوریه ۱۹۱۵)

آریستوکراسی کارگری پناهگاه رویونیسم است

ما اینجا باید سؤال کنیم: استحکام این گرایش در اروپا را چگونه باید توضیح داد؟ و چرا اپورتونیسیم در اروپای غربی قویتر از اپورتونیسیم در کشور ماست؟ زیرا کشورهای توسعه یافته با داشتن این موقعیت که به خرج میلیونها انسان تحت ستم زندگی می کنند، فرهنگ خود را به وجود آوردند، زیرا سرمایه داران این کشورها خیلی بیشتر از آنچه که به صورت منفعت از چاپیدن کارگران کشور خودشان می توانستند به چنگ آورند، به دست می آورند. قبل از جنگ محاسبه شد که سه ثروتمندترین کشورها (بریتانیای کبیر، فرانسه و آلمان) جدا از سایر درآمدها تنها از صدور سرمایه سالیانه بین هشت تا ده میلیون فرانک به دست می آوردند. احتیاج به گفتن نیست که از این مبلغ شسته و رفته می توان حداقل نیم میلیون فرانک به عنوان رشوه به رهبران آریستوکراسی کارگری برای نفوذ در آنان به طرق مختلف پرداخت کرد. کل مطلب به ارتشاء خلاصه می شود. این عمل به هزاران شکل مختلف انجام می پذیرفت: از طریق بالا بردن فرهنگ در مراکز بزرگ، ایجاد مؤسسات آموزشی، فراهم نمودن هزاران مشغله راحت برای رهبران انجمن های کنوپراتیو رهبران اتحادیه ها و رهبران پارلمانی. در هر کجا که روابط سرمایه داری مدرن و متمدن وجود داشت این امر انجام می شد. و این بلیونها منفعت زیاده از حد، پایه های اقتصادی است که اپورتونیسیم در جنبش طبقه کارگر بر آن متکی می باشد.

نقل از «موقعیت بین المللی و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی، گزارش ارائه داده شده به دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی» (۱۹ جولای ۱۹۲۰)

زیگزاگ های تاکتیک های بورژوازی رویونیسم را در جنبش کارگری تشدید می کند

در آخر یک علت بینهایت مهم که باعث اختلافات بین اعضاء جنبش کارگری می شود، عوض شدن تاکتیکهای طبقه حاکمه بطور اعم و بورژوازی بطور اخص می باشد. اگر تاکتیکهای بورژوازی همیشه یکسان بود یا حداقل شبیه به هم، طبقه کارگر به سرعت می آموخت که به آنها با تاکتیکهای همیشه یکسان و یا مشابه پاسخ بگوید. ولی در حقیقت بورژوازی در تمام کشورها ناچار است دو سیستم فرمانروائی، دو نوع شیوه مبارزه را برای منافع خود و حفظ فرمانروائی برگزیند و این شیوه ها گاهی با هم تعویض می شوند و گاهی هم به صورتهای مختلف در هم ادغام می شوند. این شیوه ها از قرار زیر هستند: اولاً شیوه زور، شیوه ای که دادن هر گونه امتیازی را به جنبش کارگری رد می کند، شیوه ای که از تمام مؤسسات کهنه و قدیمی حمایت می کند، روش رد کردن آشتی ناپذیر هر گونه رفرم. این چنین است ماهیت سیاست محافظه کار که در اروپای غربی کمتر و کمتر سیاست مالکین ارضی و بیشتر و بیشتر تبدیل به یکی از انواع سیاستهای بورژوازی بطور اعم می شود. شیوه دوم شیوه «لیبرالیسم» است که در جهت توسعه حقوق سیاسی، در جهت رفرم، امتیازات و غیره قدم برمی دارد.

تغییر روش بورژوازی نه زائیده نقشه بدخواهانه فردی و نه تصادفی است بلکه بخاطر تضادهای اساسی موقعیت خودش می باشد. جامعه سرمایه داری عادی بدون یک سیستم تثبیت شده مستحکم انتخاباتی و بدون برخورداری مردم از حقوق سیاسی معینی که توسط درخواستهای «فرهنگی» نسبتاً پیشرفته متمایز می شود، نمی تواند رشد کند. این درخواستها برای یک فرهنگ حداقل معین به وسیله شرایط شیوه تولید سرمایه داری، با تاکتیک پیشرفته، بخرنجی، انعطاف پذیری، تحرک و رشد آن، رقابت جهانی و غیره به وجود می آید. نوسانات تاکتیک بورژوازی، گذار از سیستم زور به سیستم امتیازات ظاهری نتیجتاً ویژه تاریخ تمام کشورهای اروپائی طی نیم قرن گذشته می باشد در حالیکه در همین زمان کشورهای مختلف عمدتاً بکار گرفتن یک روش یا روش دیگر را در دوران مشخص توسعه دادند.

به عنوان مثال انگلستان در سالهای ۶۰ و ۷۰ یک کشور کلاسیک با سیاست بورژوا «لیبرالی» بود، آلمان در سالهای ۷۰ و ۸۰ هواخواه شیوه زور بود و غیره.

هنگامی که این شیوه در آلمان غالب شد، انعکاس یک جانبه این سیستم حکومت بورژوازی، رشد آنارکو سندیکالیسم یا آنارشسیسم بود، همانطوری که آن زمان در جنبش کارگری نامیده می شد (یانگ در اوایل سالهای نود، جان ماست در اوایل سالهای هشتاد). هنگامی که در سال ۱۸۹۰ تغییری در جهت «امتیازات» به وقوع پیوست ثابت شد که این تغییر همانطوری که همیشه چنین بوده است برای جنبش کارگری خطرناک تر بود و منجر به انعکاس یکجانبه «رفرمیسم» بورژوازی شد: اپورتونیسم در جنبش کارگری. «هدف واقعی و مثبت سیاست لیبرالی بورژوازی» آنطور که پانه کوک می گوید «به انحراف کشیدن جنبش کارگری، متفرق کردن صفوف آن، تبدیل سیاست آنها به ضمیمه ناچیز رفرمیسم دروغین، زودگذر و همیشه ناتوان بود».

اغلب بورژوازی در طی یک زمان معین به وسیله یک سیاست «لیبرالی» که بر مبنای اشاره صحیح پانه کوک یک سیاست «مزورانه تر» است به مقاصد خود می رسد. بخشی از کارگران بخشی از نمایندگان آنها گاهگاهی فریب این امتیازات کاذب را می خورند. رویونیستها اصل مبارزه طبقاتی را «کهنه شده» اعلام می کنند یا اقدام به پیاده کردن سیاستی می کنند که در حقیقت منجر به چشم پوشی از مبارزه طبقاتی می شود. زیگزاگهای تاکتیکهای بورژوازی

رویزیونیسم را در داخل جنبش کارگری تشدید می کند و غالباً اختلافات درون جنبش را تا حد انشعاب مستقیم تشدید می کند.

نقل از «اختلافات موجود در جنبش کارگری اروپا» (۱۶ سپتامبر ۱۹۱۰)

پیشرفت خیلی زیادی که سرمایه داری در دهه اخیر کرده است و رشد سریع جنبش طبقه کارگر در تمام کشورهای متمدن باعث تغییر در روش بورژوازی نسبت به پرولتاریا شده است. بجای مبارزه علنی و رک و اصولی علیه اصول سوسیالیسم و دفاع از مصونیت کامل مالکیت خصوصی و رقابت آزاد بورژوازی اروپا و آمریکا - همانطور که توسط ایدئولوگها و رهبران سیاسیش معرفی می شود - بیشتر و بیشتر به دفاع از به اصطلاح اصلاحات اجتماعی که در تضاد با ایده انقلاب اجتماعی است، برمی خیزد. لیبرالیسم در مقابل سوسیالیسم نیست بلکه رفرمیسم در مقابل انقلاب سوسیالیستی قرار گرفته - اینست فرمول جدید «پیشرفته» و ترقی کرده. و هر چه رشد سرمایه داری در یک کشور معین بیشتر باشد فرمانروائی بورژوازی نالوده تر و هر چه آزادی سیاسی بیشتر باشد محدوده استفاده «جدیدترین» شعار بورژوازی وسیع تر خواهد بود: اصلاحات بجای انقلاب، اصلاح جزئی رژیم رو به فنا به وسیله تقسیم و تضعیف طبقه کارگر و حفظ فرمانروائی بورژوازی بجای سرنگونی انقلابی آن. تغییر مذکور از نقطه نظر رشد جهانی سوسیالیسم نمی تواند جز یک قدم بزرگ به جلو چیز دیگری به حساب آید. در ابتدا سوسیالیسم بخاطر موجودیتش جنگید و با بورژوازی مطمئن از قدرتش و ترویج پیگیر و گستاخانه لیبرالیسم بمثابة جزء مکمل سیستم اقتصادی و سیاسی روبرو گردید. اکنون دیگر سوسیالیسم تبدیل به یک نیرو شده و در سرتاسر جهان متمدن موجودیت خویش را حفظ کرده است. سوسیالیسم هم اکنون بخاطر کسب قدرت مبارزه می کند و بورژوازی در حال اضمحلال، با دیدن اجتناب ناپذیری فناى خویش هر گونه تلاشی می کند تا روز نابودی را به تأخیر بیاندازد و حاکمیت خود را تحت شرایط جدید به قیمت امتیازات جزئی و کاذب حفظ کند. تشدید مبارزه رفرمیسم علیه سوسیال دموکراسی انقلابی درون جنبش طبقه کارگر مطلقاً نتیجه اجتناب ناپذیر تغییرات ذکر شده در کل شرایط اقتصادی و سیاسی تمام کشورهای متمدن جهان می باشد.

نقل از «رفرمیسم در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه» (۱۴ دسامبر ۱۹۱۱)

رویزیونیسم نتیجه مستقیم جهان بینی بورژوازی و نفوذ آن می باشد

چه عاملی رویزیونیسم را در جامعه سرمایه داری ناگزیر می نماید؟ چرا رویزیونیسم عمیقتر از فرق بین خصوصیات ملی و مدارج تکامل سرمایه داری است؟ زیرا در هر کشور سرمایه داری در ردیف پرولتاریا همواره قشرهای وسیع بورژوازی و صاحبکاران کوچک قرار دارند. سرمایه داری از تولید کوچک به وجود آمده است و دائماً به وجود می آید. یک سلسله «قشرهای متوسط» ناگزیر مجدداً به وسیله سرمایه داری به وجود می آیند (ضمایم فابریکها، کار در خانه و تعمیرگاههای کوچک که به علت تقاضای صنایع بزرگ، مثلاً دوچرخه سازی و اتومبیل سازی، در سراسر کشور پراکنده است و غیره و غیره).

این تولیدکنندگان جدید کوچک هم ناگزیر مجدداً به صفوف پرولتاریا پرتاب می گردند. کاملاً طبیعی است که جهان بینی خرده بورژوازی باز و باز در صفوف احزاب وسیع کارگری رخنه می نماید. کاملاً طبیعی است که این موضوع باید اینطور باشد و تا لحظه جهشی انقلاب پرولتاریائی همواره اینطور خواهد بود. زیرا اشتباه عمیقی می بود اگر تصور می شد که برای عملی شدن چنین انقلابی پرولتار شدن «تام و تمام» اکثریت اهالی ضرور می باشد. آنچه را که اکنون غالباً فقط از لحاظ ایدئولوژیک تحمل می کنیم، یعنی: مشاجره با اصلاحات نظری در آموزش مارکس، آنچه که تاکنون فقط در اطراف پاره ای از مسائل خصوصی جنبش کارگری مانند اختلافات تاکتیکی با رویزیونیستها و انشعاب ناشی از این اختلافات که در کار عملی بروز می کند، همه اینها را طبقه کارگر باز هم باید به مقیاس بینهایت بزرگتری تحمل نماید و این هنگامی خواهد بود که انقلاب پرولتاریائی کلیه مسائل مورد مشاجره را حدت دهد و کلیه اختلافات را در نکاتی تمرکز دهد که برای تعیین روش توده ها بلاواسطه ترین اهمیت را دارا است و در بحبوحه مبارزه ایجاب کند که دشمن را از دوست جدا کرده و به منظور وارد ساختن ضربات قطعی به دشمن متفقین بد رها گردند.

مبارزه ایدئولوژیک مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم در پایان قرن نوزدهم فقط پیش درآمد مبارزات عظیم انقلابی پرولتاریا است که علیرغم تمام تزلزلات و ضعف عناصر خرده بورژوا در راه پیروزی کامل هدف خود به پیش می رود.

نقل از «مارکسیسم و رویزیونیسم» (قبل از سوم آوریل ۱۹۰۸)

بدین طریق مطالبه برگشت قطعی از سوسیال دمکراسی انقلابی و روی آوردن به سوسیال رفرمیسم بورژوازی با برگشتی به همین اندازه قطعی به تنقید بورژوامآبانه از همه ایده های اساسی مارکسیسم توأم شده است. و چون تنقید اخیر مدتها بود علیه مارکسیسم، چه از تریبون سیاسی چه از کرسی دانشگاه و چه در رساله های متعدد و یک رشته مباحث علمی انجام می گرفت و چون تمام نسل جوان طبقات تحصیل کرده طی دهها سال مرتباً با این تنقید پرورش یافته است، لذا جای شگفتی نیست که این جریان «انتقادی نو» در سوسیال دمکراسی دفعتاً به شکل کاملاً حاضر و آماده ای، همانطور که مینرو از مغز ژوپیتر به وجود آمد ظاهر گردید. این جریان از حیث مضمون خود احتیاجی به ترکیب و تکامل نداشت زیرا مستقیماً از نوشته های بورژوازی به سوسیالیستی انتقال داده شده بود.

نقل از «چه باید کرد؟» (پاییز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲)

باز یک منبع ثابت اختلافات ماهیت دیالکتیکی رشد اجتماعی است که با تضاد و از درون تضادها به پیش می رود. سرمایه داری مترقی است زیرا که شیوه تولید قدیمی را منهدم کرده و نیروهای تولیدی را رشد می دهد، معهدا در عین حال در مرحله معینی از تکامل باعث کند شدن رشد نیروهای تولیدی می شود. سرمایه داری کارگران را رشد داده، متشکل می کند و نظم می دهد - و خرد می کند، ستم می کند و منتهی به فساد، فقر و غیره می شود. سرمایه داری گورکن خود را به وجود می آورد، خود عناصر سیستم جدید را به وجود می آورد، معهدا در عین حال بدون یک «جهش» این عناصر منفرد هیچگونه تغییری در حالت عمومی امور نمی دهند و در فرمانروائی سرمایه اثری نمی گذارد. مارکسیسم، تئوری ماتریالیسم دیالکتیک، قادر به بیان

تضادهای زندگی واقعی، تضادهای تاریخ حقیقی سرمایه داری و جنبش کارگری می باشد. لیکن احتیاج به گفتن نیست که توده ها از زندگی حقیقی یاد می گیرند و نه از دائماً غلو کردن به افراشتن یک تئوری یکجانبه، به یک سیستم تاکتیکهای یکجانبه، اکنون به یکی و زمانی به دیگر سیمای رشد سرمایه داری، اکنون به یکی و زمانی به «درس» دیگری از این رشد.

ایدئولوژیهای بورژوازی، لیبرالها و دمکراتها، که مارکسیسم را نفهمیده و جنبش جدید کارگری را درک نکرده اند، مدام از یک نهایت ناتوانی به دیگری می جهند. زمانی آنها تمام مطلب را اینطور توضیح می دهند که افرادی با تفکر شیطنانی، طبقه ای را بر علیه طبقه دیگر «برمی انگیزند» - در زمان دیگر آنها با بیان اینکه حزب کارگران «حزب مسالمت جوی رفرمها» است خود را تسلی می دهند. هم آنارکوسندیکالیسم و هم رفرمیسم باید به عنوان دیدگاه جهانی بورژوازی و نفوذ آن مورد توجه قرار گیرند. آنها یک جنبه جنبش کارگری را درک می کنند، یک جنبه گری را به سطح تئوری می رسانند و اعلام می کنند که اینگونه گرایشات یا خصلتهای این جنبش مختص ویژگیهای مشخص یک دوران معین شرایط معین فعالیت طبقه کارگر که متقابلاً بدون یکدیگر وجود دارند، می باشند. اما زندگی واقعی و تاریخ واقعی شامل این گرایشات مختلف است، درست همانطور که زیست و تکامل در طبیعت شامل هم تکامل آرام و هم جهش های سریع مداوم می باشد.

رویزیونیستها تمامی نظرات راجع به «جهش ها» و تضاد اساسی درون جنبش کارگری و تمام جامعه قدیمی را قافیه باقی می دانند. آنها رفرم را به عنوان تحقق جزئی سوسیالیسم به حساب می آورند. آنارکوسندیکالیسم «خرده کاری» خصوصاً کار پارلمانتاریستی را مردود می شمارد. در حقیقت این تاکتیکهای فوق منجر به انتظار «روزهای بزرگ» و ناتوانی برای جمع آوری نیروهایی که حوادث بزرگ را به وجود می آورند می شود. هر دوی آنها مانع انجام مهم ترین و اساسی ترین وظیفه یعنی تمرکز کارگران در سازمانهای بزرگ نیرومند و درست عمل کننده که توانائی عمل صحیح را در هر موقعیتی داشته باشند، سازمانهایی که از روح مبارزه طبقاتی اشباع شده، به اهداف خود صریحاً پی برده باشند و با جهان بینی واقعی مارکسیستی تربیت شده باشند، می گردند.

نقل از «اختلافات موجود در جنبش کارگری اروپا» (۱۶ سپتامبر ۱۹۱۰)

۴- مبارزه قاطع علیه رویزیونیسم ضروری است

رویزیونیسم بورژوازی را بزک می کند، طبقه کارگر را فریب داده و متفرق می نماید

دوران امپریالیسم نمی تواند از یک طرف موجودیت پیشقراولان پرولتاریای انقلابی و از طرف دیگر آریستوکراسی خرده بورژوازی طبقه کارگر که از تفاله های امتیازات «قدرت بزرگ» ملت «خودی» بهره می برد را در حزب واحد تحمل کند. تئوری قدیمی که اپورتونیسم را «سایه تاریخی» حزب واحد می دانست که از «افراطیون» برحذرش می داشت اکنون تبدیل به فریب عظیم کارگران و مانع بزرگ در مقابل جنبش کارگری شده است. اپورتونیسم آشکار که بلافاصله برای طبقه کارگر زنده می شود، به اندازه این تئوری که با لغات مارکسیستی عمل اپورتونیستی را توجیه می کند و با یک سری سفسطه سعی می کند که ثابت کند عمل انقلابی نابالغ است و غیره، خطرناک و مضر نیست. کائوتسکی مشهورترین نماینده این تئوری و نیز

بزرگترین قدرت هدایت کننده انترناسیونال دوم خود را به عنوان یک دوروی درجه اول و نابغه در فن خودفروشی مارکسیسم نشان داده است.

نقل از «ورشکستگی انترناسیونال دوم» (نیمه دوم ماه مه تا نیمه اول ژوئن ۱۹۱۵)

سوسیالیست هائی که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند، تمام این داویدها و شیدمانها در آلمان، پلخائف ها، پترسوفها و گوردف ها و شرکاء در روسیه، مدتها با تمام قوا برضد «توهمات» انقلابیون، برضد «توهمات» مانیفست بال، برضد «تصور خام» تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی نعره می کشیدند. به الحان مختلف درباره جان سختی و قدرت دمسازی با محیط که گوئی در سرمایه داری نمایان شده نغمه سرائی می کردند. اینها همان کسانی هستند که به سرمایه داران کمک نمودند تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را «با محیط دمساز کنند»، رام نمایند، تحمیق کنند و در بین آنها تفرقه اندازند.

نقل از «نامه هائی از دور» (۷ مارس ۱۹۱۷)

بورژوازی می فهمد که برای حفظ خود بهتر است رویونیستها را در جنبش طبقه کارگر مورد استفاده قرار دهد

من روی این مسئله که چگونه باید اینکار را بکنیم توقف نمی کنم. در تزهائی منتشره به این مسئله برخورد شده است. وظیفه من اشاره به ریشه های عمیق اقتصادی این پدیده است. این یک بیماری مزمن است؛ شفایش حتی طولانی تر از آن است که خوش بینان امیدوار بودند باشد. عمل نشان داده است که افراد فعال در جنبش طبقه کارگر که طرفدار گرایشات اپورتونیستی هستند، بهتر از خود بورژوازی مدافع بورژوازی می باشند. بدون رهبری آنان بر کارگران، بورژوازی نمی توانست در قدرت باقی بماند. این نه تنها به وسیله تاریخ رژیم کرنسکی در روسیه ثابت شده است بلکه به وسیله جمهوری دمکراتیک در آلمان به رهبری دولت سوسیال دمکراتیک نیز ثابت شده، این به وسیله روش آلبرت توماس نسبت به دولت بورژوازیست ثابت شده است. این به وسیله تجربه مشابه در بریتانیای کبیر و ایالات متحده ثابت شده است. اینجاست دشمن اصلی ما، دشمنی که ما باید بر آن پیروز شویم. و ما باید این کنگره را با تصمیم راسخ برای ادامه دادن این مبارزه تا به آخر در تمام احزاب ترک کنیم. این است وظیفه اصلی ما.

نقل از «موقعیت بین المللی و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی، گزارش ارائه داده شده به دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی» (۱۹ جولای ۱۹۲۰)

پائین تر و عمیق تر رفتن برای به دست آوردن توده ها، این است مفهوم مبارزه برعلیه رویونیسم

انگلس بین «حزب کارگری بورژوائی»، «سندیکاهای قدیمی، اقلیت ممتاز و «پائین ترین توده» اکثریت واقعی تمایز قائل می شود و او به آدمی که به «احترام بورژوازی» آلوده نشده است متشبت می شود. این است جوهر تاکتیکهای مارکسیستی.

ما نمی توانیم - و هیچ کس دیگر هم نمی تواند - محاسبه کنیم چه بخشی از پرولتاریا به دنبال سوسیال شوینیستها یا اپورتونیستها می رود یا خواهد رفت. این فقط به وسیله مبارزه آشکار خواهد شد و این بطور قطع فقط به وسیله انقلاب سوسیالیستی تعیین خواهد شد. ولی ما مطمئناً می دانیم که «مدافعین مام وطن» در جنگ امپریالیستی فقط معرف یک اقلیت هستند. و بنابراین این وظیفه ماست اگر مایلیم که سوسیالیست باقی بمانیم، که پائین تر و عمیق تر به طرف توده های واقعی برویم. این است تمام مفهوم و کل معنی مبارزه بر علیه اپورتونیسم. به وسیله افشاء کردن این حقیقت که اپورتونیستها و سوسیال شوینیستها در واقع به منافع توده ها خیانت می کنند و آنرا می فروشند، که آنها از امتیازات موقتی اقلیتی از کارگران دفاع می کنند، که آنها ناقل عقاید بورژوازی و نفوذ آن هستند، که آنها حقیقتاً متفقین و عناصر بورژوازی می باشند ما به توده ها می آموزیم که منافع سیاسی درست خود را درک کنند و برای سوسیالیسم و انقلاب از درون تمام زیر و بم های طولانی و دردناک جنگهای امپریالیستی و متارکه جنگهای امپریالیستی به مبارزه برخیزند.

تنها خط مارکسیستی در جنبش کارگری جهانی این است که به توده ها اجتناب ناپذیری و لزوم بریدن از اپورتونیسم را توضیح دهند و آنان را برای انقلاب به وسیله بکار گرفتن یک مبارزه سخت علیه اپورتونیسم آگاه نمایند و تجربیات جنگ را به منظور افشاء تمام هرزگی سیاستهای کارگری لیبرالی - ملی و نه پنهان داشتن آن بکار گیرند.

نقل از «امپریالیسم و انشعاب در جنبش سوسیالیستی» (اکتبر ۱۹۱۶)

بر علیه خائنین سوسیالیست، بر علیه رفرمیسم اپورتونیسم این خط سیاسی می تواند و باید در تمام زمینه های مبارزه بدون استثناء دنبال شود. و آنگاه ما حمایت توده های زحمتکش را به دست خواهیم آورد. و با توده های زحمتکش حزب سیاسی متمرکز مارکسیستی پیشقراول پرولتاریا مردم را در مسیر جاده صحیح به طرف پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا، به دمکراسی پرولتری بجای دمکراسی بورژوائی، به جمهوری شوراها، به سیستم سوسیالیستی پیش خواهد برد.

نقل از «درود به کمونیستهای ایتالیائی، فرانسوی و آلمانی» (۱۰ اکتبر ۱۹۱۹)

اما نکته این نیست آقایان کائوتسکیست ها. نکته این است که در زمان حاضر شما به چاپلوسی اپورتونیستها که نسبت به پرولتاریا به عنوان یک طبقه بیگانه هستند، که نوکران بورژوازی و عناصر نفوذی آن هستند در کشورهای اروپائی مشغول هستند و جنبش کارگری به صورت یک جنبش کارگری بورژوائی باقی خواهد ماند مگر اینکه خودش را از دست آنان خلاص کند. حمایت شما از «وحدت» با اپورتونیستها، با لژینها و داویدها، پلخانفها، چخنکلیسها و پوتیرسفاها و غیره، عیناً دفاع از بردگی کارگران به وسیله بورژوازی امپریالیست با کمک بهترین عمالش در جنبش کارگری است. پیروزی سوسیال دمکراسی انقلابی در یک مقیاس جهانی مطلقاً اجتناب ناپذیر است، سوسیال دمکراسی فقط حرکت می کند و حرکت خواهد کرد، به جلو می رود و بر علیه شما به جلو خواهد رفت، سوسیال دمکراسی بر شما پیروز خواهد شد.

نقل از «امپریالیسم و انشعاب در جنبش سوسیالیستی» (اکتبر ۱۹۱۶)

یکی از شرایط لازم برای آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی مبارزه ای طولانی، سرسخت و بیرحمانه است بر علیه اپورتونیزم، رفرمیسم، سوسیال شوینیسم و نفوذ گرایشات مشابه بورژوازی که اجتناب ناپذیرند زیرا پرولتاریا در یک محیط سرمایه داری زیست می کند. اگر چنین مبارزه ای نباشد، اگر اپورتونیزم در جنبش طبقه کارگر کاملاً شکست نخورد، دیکتاتوری پرولتاریا نمی تواند به وجود آید. بلشویسم در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ نمی توانست بورژوازی را شکست بدهد اگر قبل از آن در سالهای ۱۹۰۳-۱۹۱۷ یاد نگرفته بود که منشویکها را یعنی اپورتونیستها، رفرمیستها و سوسیال شوینیستها را شکست دهد و آنها را بیرحمانه از حزب پیشقراول پرولتاریائی اخراج کند.

نقل از «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» (۱۶ دسامبر ۱۹۱۹)

رویزیونیسم یک پدیده بین المللی است، از بین بردن این چرک هر چه سریع تر و عمیق تر ضروری است

اجتناب ناپذیر بودن رویزیونیسم معلول ریشه های طبقاتی آن در جامعه معاصر می باشد. رویزیونیسم یک پدیده بین المللی است. هر سوسیالیستی که کمی مطلع و فکور باشد ممکن نیست کوچکترین تردیدی در این مورد داشته باشد که مناسبات بین ارتدکس ها و برنشتینی ها در آلمان؛ گدیست ها و ژورسیست ها (اکنون بخصوص بروسیست ها) در فرانسه؛ فدراسیون سوسیال دمکرات و حزب مستقل کارگر در انگلستان؛ بروکر و واندرولد در بلژیک؛ انتگرالیست ها و رفرمیست ها در ایتالیا؛ بلشویک ها و منشویک ها در روسیه، با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع فعلی کلیه این کشورها وجود دارد، باز همه جا از لحاظ ماهیت خود یکسان است. «تقسیم بندی» در داخل سوسیالیسم جهانی معاصر در حقیقت امر اکنون دیگر در کشورهای مختلف جهانی در صراط واحدی انجام می یابد و بدین طریق مدلل می نماید که نسبت به ۳۰-۴۰ سال قبل یعنی هنگامی که در کشورهای مختلف تمایلات ناهمگونی درون سوسیالیسم واحد جهانی مبارزه می کردند، قدم بزرگی به جلو برداشته شده است. حتی آن «رویزیونیسم چپ» هم که اکنون در کشورهای لاتن بمتابه «سندیکالیسم انقلابی» ظاهر شده است با «اصلاح» در مارکسیسم خود را با آن تطبیق می دهد: لابرولا در ایتالیا و لاگاردل در فرانسه چپ و راست از مارکسی که غلط درک شده است نزد مارکسی که درست درک می شود شکوه می نمایند.

نقل از «مارکسیسم و رویزیونیسم» (قبل از سوم آوریل ۱۹۰۸)

عقیده ما حتی برای خواننده واضح تر می شود اگر ما عقاید انگلس را در مورد جنبشهای انگلستان و آمریکا با عقایدش در مورد جنبش آلمان مقایسه کنیم. این عقاید که بدین رابطه بسیار جالب توجه است همچنین در مکالمات چاپ شده نیز وجود دارد. و آنچه به صورت یک خط قرمز در تمام این عقاید نمایان است، خبری است کاملاً متفاوت یعنی اخطاری بر علیه «جناح راست» احزاب کارگری ...

نقل از «مقدمه ای بر ترجمه روسی نامه هایی از ج اف بکره»

این سرنوشت من است. نبرد بعد از نبرد علیه حماقت سیاسی، ابتذال اپورتونیسیم و غیره؛ از سال ۱۸۹۳ همواره چنین بوده است. و در این پروسه من نفرت اشخاص بی فرهنگ را جلب کرده ام. باشد؛ من این سرنوشت را با «صلح» با بی فرهنگان عوض نخواهم نمود.

نقل از «نامه به اینسا آرماند» (۱۸ دسامبر ۱۹۱۶)

کمونیستهای «چپ» اشتباهات رویونیستها را از جانب دیگر مرتکب می شوند

در مقایسه با این وضع اصلاح اشتباهات گرایش «چپ» در کمونیسم وظیفه ای آسان خواهد بود. در کشورهای متعدد ما ضد پارلمانتاریسمی را مشاهده می کنیم که تا آن اندازه به وسیله خرده بورژوازی به وجود نیامده بلکه توسط بعضی گردانهای پیشرو پرولتاریا بخاطر نفرتشان نسبت به پارلمانتاریسم کهنه، بخاطر نفرت ضروری، صحیح و مشروع آنها علیه رفتار اعضای پارلمان در بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورها رشد یافته است. بین الملل کمونیستی باید تعلیمات راه گشا بدهد، رفقا باید با تجربه روسیه و اهمیت واقعی حزب سیاسی پرولتاریا بیشتر آشنا گردند. به انجام رساندن این وظیفه کار ما خواهد بود. و مبارزه علیه این اشتباهات جنبش پرولتاریائی، علیه این کمبودها، هزار بار آسانتر از مبارزه علیه بورژواهایی که در لباس رفرمیستهای متعلق به احزاب کهنه بین الملل دوم می باشند و فعالیت خود را با ماهیت بورژوائی و نه پرولتاریائی به پیش می برند می باشد.

نقل از «موقعیت بین المللی و وظایف اساسی بین الملل کمونیستی، گزارش به دومین کنگره بین الملل کمونیستی» (۱۹ جولای ۱۹۲۰)

باید سعی کرد که کمونیستها همین اشتباه را منتها از جانب دیگر تکرار نکنند یا به عبارت صحیح تر باید سعی کرد همین اشتباه را که کمونیستهای «چپ» از جانب دیگر مرتکب می شوند سریعتر و زودتر و به نحوی که کمتر دردناک باشد برطرف ساخت. تنها آئین پرستی خشک مغزانه راست نیست که اشتباه است بلکه آئین پرستی خشک مغزانه چپ نیز اشتباه است. مسلماً آئین پرستی خشک مغزانه چپ در کمونیسم در حال حاضر هزار بار کم خطرتر و کم اهمیت تر از البته آئین پرستی خشک مغزانه راست (یعنی سوسیال شوینیسم و «کائوتسکیسم») است ولی این فقط بدان جهت است که کمونیسم چپ جریانی کاملاً جوان است و تازه دارد پدید می آید. فقط بدین جهت است که بیماری مزبور را در شرایط معینی می توان به آسانی معالجه کرد و باید با نهایت جدیت دست بکار معالجه شد.

نقل از «بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم» (آوریل - مه ۱۹۲۰)

ببل در راسن نیز بدون شک در اشتباه بود هنگامی که از تقسیم جنگها به دفاعی و تهاجمی از نوسکه دفاع می کرد، هنگامی که به شیوه مبارزه «رادیکالها» علیه وان کوهل حمله می نمود، هنگامی که (به اتفاق سینگر) ناصحیح بودن و شکست تاکتیک هیئت نمایندگی آلمان در اشتوتگارت را انکار می کرد. ما نباید بر روی این اشتباهات پوشش بگذاریم بلکه با این نمونه ها نشان دهیم که سوسیال دمکراتهای روس باید یاد بگیرند که از آنها اجتناب جویند و نیازهای اکیدتر مارکسیسم انقلابی را جوابگوی باشند. و اجازه ندهند که آنارشئیستها و سندیکالیستهای

روسی، لیبرالها و سوسیال رولوسیونرها به انتقاد ما به بیل با چشم حسرت نگاه میکنند. به این حضرات خواهیم گفت: بعضی اوقات عقابها به سطح مرغهای خانگی نزول می کنند لیکن مرغهای خانگی هیچگاه نمی توانند به بلندی پرواز عقابها برسند.

نقل از «مقدمه بر جزوه وینوف (ا.و. لوناچارسکی) درباره روابط حزب و اتحادیه ها» (نوامبر ۱۹۰۷)

پل لوی اکنون می خواهد با تجدید چاپ آن آثاری از روزا لوگزامبورگ که اشتباه آمیز هستند لطف بورژوازی - و نتیجتاً عاملان او یعنی انترناسیونال دو و دو و نیم - را جلب کند. ما با دو جمله از یک افسانه مشهور روسی به این جواب خواهیم داد: بعضی اوقات عقابها به سطح مرغهای خانگی نزول می کنند لیکن مرغهای خانگی هیچگاه نمی توانند به بلندی پرواز عقابها برسند. روزا لوگزامبورگ در مورد مسئله استقلال لهستان اشتباه می کرد، او در ارزیابیش نسبت به منشویسم در سال ۱۹۰۳ اشتباه می کرد، در مورد تئوری تراکم سرمایه اشتباه می کرد، در جولای ۱۹۱۴ هنگامی که دوشادوش پلخانف، واندرولد، کائوتسکی و دیگران وحدت بین بلشویکها و منشویکها را تبلیغ می کرد اشتباه می کرد، او در آثاری که در سال ۱۹۱۸ در زندان نوشت اشتباه می کرد (او بیشتر این اشتباهات را در اواخر سال ۱۹۱۸ و اوایل سال ۱۹۱۹ بعد از آزادی از زندان تصحیح کرد). اما علیرغم این اشتباهات او برای ما بمثابة یک عقاب بود و همچنان هست. نه تنها خاطره اش برای کمونیستهای سراسر جهان با ارزش است بلکه بیوگرافی و آثار کامل او (که چاپ آن توسط کمونیستهای آلمان به طرز غیرعادی به تأخیر افتاده، که این امر تنها می تواند به وسیله لطمات عدیده ای که آنها در مبارزه دچار آن شده اند قابل توجیه باشد) می تواند درسهای مفیدی در خدمت تعلیم نسلهای بسیاری از کمونیستها در سراسر جهان باشد. «بعد از ۴ اوت ۱۹۱۴ سوسیال دمکراسی آلمان جسدی متعفن است» و این آن سخنی است که بخاطر آن نام روزا لوگزامبورگ همواره در تاریخ جنبش طبقه کارگر جهان زنده خواهد ماند. و البته در حیاط خلوت جنبش طبقه کارگر در میان مرغهای خانگی همچون پل لوی، شیدمان، کائوتسکی و تمام آن جرگه درباره اشتباهات مرتکب شده از طرف کمونیستهای کبیر غدغد خواهد شد. هر کسی کار خودش.

نقل از «یادداشتهای یک نویسنده» (اواخر فوریه ۱۹۲۲)

۵- مارکسیسم را در مبارزه علیه رویونیسم تکامل دهیم

«نوآوری» رویونیستی مطلقاً هیچگونه معنی نمی دهد، این فقط یک عقب نشینی، یک امتیاز برای بورژوازی است

و حال ما می پرسیم: آیا هیچگونه چیز جدیدی توسط این «نوآوران» پر سر و صدا که این همه در این روزهای شلوغ می کنند و خود را به دور سوسیالیست آلمانی برنشتین جمع کرده اند به این تئوری افزوده شده است؟ مطلقاً خیر. آنها حتی یک قدم علمی را که مارکس و انگلس تکامل آن را به ما سفارش کرده بودند برنداشته اند؛ آنها هیچگونه شیوه جدید مبارزه به پرولتاریا نیاموخته اند؛ آنها فقط عقب نشینی کرده اند، قسمتهایی از تئوریهای عقب افتاده را به عاریت گرفته و به پرولتاریا نه تئوری مبارزه بلکه تئوری واگذاری و آن هم واگذاری به وحشی ترین

دشمنان پرولتاریا، حکومت و احزاب بورژوازی که هیچگاه دست از یافتن ابزار جدید تله گذاری برای سوسیالیستها بر نمی دارند می آموزند. پلخائف یکی از رهبران پایه گذار سوسیال دمکراسی روس مطلقاً حق داشت که از آخرین «انتقاد» برنشتین که نظریاتش هم اکنون توسط نمایندگان کارگران آلمان هم رد شده است (در کنگره هانور) بیرحمانه انتقاد کند.

ما می دانیم که بخاطر این عبارات سیلی از اتهامات بر ما سرازیر خواهد شد، فریاد خواهند زد که ما می خواهیم حزب سوسیالیست را به دسته ای از «مؤمنین حقیقی» که «مرتدان» را به جرم انحراف از «دگم» تعقیب می کند تبدیل کنیم و از این قبیل. ما تماماً راجع به این عبارات سخت و مد شده آشنائی داریم. حتی یک دانه حقیقت هم در آنها وجود ندارد. هیچگونه حزب مستحکم سوسیالیستی بدون تئوری انقلابی که تمام سوسیالیستها را متحد کند، که منبع اعتقادات آنها باشد و از آن بتوانند برای شیوه های مبارزه و اقدام عملی استفاده کنند وجود ندارد. دفاع از یک چنین تئوری که با بهترین دانش شما آنرا حقیقت می دانید علیه حملات بی اساس و تلاشهایی که برای فاسد کردن آن می شود بدین معنی نیست که شما دشمن هر گونه انتقادی هستید. ما تئوری مارکس را بمتابه چیزی کامل و تخلف ناپذیر در نظر نداریم، برعکس ما ایمان داریم که تنها بنیاد این علم ریخته شده است که سوسیالیستها باید آنرا در تمام جهات تکامل بدهند چنانچه می خواهند که با زندگی همگام باشند. ما فکر می کنیم که یک تکمیل مستقل تئوری مارکس بخصوص برای سوسیالیستهای روسی اساسی است چرا که این تئوری تنها اصول راهنمای عام بوده که بطور مشخص در انگلستان متفاوت با فرانسه و در فرانسه متفاوت با آلمان و در آلمان متفاوت با روسیه انطباق می یابد. بدین ترتیب ما با خوشحالی برای مقالاتی درباره مسائل تئوریک در روزنامه خود جا تخصیص می دهیم و از تمام رفقا دعوت می کنیم که علناً به بحث در اطراف نکات مورد جدل پردازند.

نقل از «برنامه ما» (نیمه آخر ۱۸۹۹)

نظر به اینکه مارکسیسم یک شریعت بیجان و یک آموزش پایان یافته حاضر و آماده و لایتغیر نبوده بلکه رهنمون زنده عمل است، نمی توانست تغییر ناگهانی حیرت آور شرایط زندگی اجتماعی را در خود منعکس ننماید. انعکاس این تغییر هم انحطاط عمیق، پراکندگی فکری، انواع و اقسام تزلزلات و خلاصه کلام جدی ترین بحران داخلی مارکسیسم بود. دفع جدی این انحطاط و مبارزه قطعی سرسخت در راه اصول مارکسیسم مجدداً در دستور روز قرار گرفت.

نقل از «درباره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم» (۲۳ دسامبر ۱۹۱۰)

هر کس ولو اندکی با اوضاع واقعی جنبش ما آشنا باشد نمی تواند نبیند که انتشار وسیع مارکسیسم با تنزلی در سطح تئوریک توأم بوده است. بخاطر اهمیت عملی و پیشرفتهای عملی جنبش کسان زیادی به آن گرویده اند که از حیث تئوری بسیار کم و حتی هیچ آمادگی نداشتند. از اینرو می توان قضاوت کرد که چقدر «رابوچیه دلو» عاری از حس سنجش است وقتی با حالت مظفرانه ای از مارکس شاهد مثال می آورد حاکی از اینکه «هر قدمی که جنبش عملی برمی دارد از یک دوجین برنامه مهم تر است» تکرار این سخنان در این دوره تشتت تئوریک بمتابه آن است که شخص هنگام مشاهده تشییع جنازه فریاد بزند: خداوند به کارتان برکت دهد.

نقل از «چه باید کرد؟» (پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲)

برای دفاع از اصول تئوریک مارکسیسم و قواعد اساسی آن که در نتیجه توسعه نفوذ بورژوازی در «رفیقان نیمه راه» مارکسیسم از هر طرف تحریف می شود، هیچ چیز مهم تر از متحد نمودن کلیه مارکسیست‌هایی که به عمق بحران و لزوم مبارزه با آن آگاهند نیست.

نقل از «درباره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم» (۲۳ دسامبر ۱۹۱۰)

مارکسیسم انقلابی را برای مبارزه علیه رویونیسم تکامل دهیم

بحران رسمی مارکسیسم (۱۸۹۵-۱۹۱۵). مارکسیسم انقلابی را در مقابل «یک چنین مارکسیسم» اپورتونیستی تکامل دهیم و نه اینکه جسد آن را احیاء کنیم.

نقل از «اول مه و جنگ» (آخرین روزهای آوریل ۱۹۱۵)

تنها پرچمی که جنبش طبقه کارگر می تواند داشته باشد تئوری انقلابی مارکسیسم است و سوسیال دمکراسی روسیه باید به رشد آن و تلفیق آن با عمل توجه کند، در همین حال باید آنرا علیه تحریفات و به ابتذال کشیدن‌ها که «تئوریهای مد شده» غالباً دچار آن می شوند (و موقعیت سوسیال دمکراسی انقلابی در روسیه مارکسیسم را به «تئوری مد شده» تبدیل کرده است) حفاظت کند.

نقل از «اعتراض سوسیال دمکراتهای روسیه» (اواخر اوت و اوایل سپتامبر ۱۸۹۹)

گفته معروفی است که اگر قضایای بدیهی هندسی هم با منافع افراد برخورد می نمود، محققاً آنها را رد می کردند. نظریه های علوم طبیعی که با موهومات کهنه یزدان شناسی برخورد می کرد همیشه موجب یک مبارزه کاملاً سبانه ای می شد و هنوز هم می شود. تعجب آور نیست که آموزش مارکس، که مستقیماً برای تنویر افکار طبقه پیشرو جامعه معاصر و سازمان آن به کار می رود، وظایف این طبقه را معین می کند و - به حکم تکامل اقتصادی - تغییر اجتناب ناپذیر رژیم معاصر را به نظم و ترتیب جدید به ثبوت می رساند؛ مجبور بوده است هر قدم خود را در راه زندگی با نبرد پیش برد.

درباره علم و فلسفه بورژوازی که بطور فرمایشی از طرف پروسورهای فرمایشی برای تحمیق طیف جوان طبقات ثروتمند و برای «برانگیختن» آنان علیه دشمنان خارجی و داخلی تعلیم داده می شود، حاجتی به تذکر نیست. این علم حتی سخنی هم درباره مارکسیسم نمی خواهد بشنود و آنرا مردود و معدوم اعلام می نماید. هم دانشمندان جوان که ابطال سوسیالیسم را نردبان ترقی خود ساخته اند و هم پیران کهنسال که قیم هر گونه «سیستم های» پوسیده هستند با حرارتی یکسان بر مارکس می تازند. رشد مارکسیسم و بسط و تحکیم اندیشه های آن در بین طبقه کارگر ناگزیر موجب آن شد که این حملات بورژوازی برضد مارکسیسم که پس از هر بار «معدوم شدن» از طرف علم فرمایشی بورژوازی محکم تر، آبدیده تر و جاندارتر از سابق می شود، زیادتر و شدیدتر گردد.

ولی در بین آموزش‌هایی هم که مربوط به مبارزه طبقه کارگر می باشد و اکثراً در بین پرولتاریا رواج دارد، مارکسیسم ابداً و به هیچ وجه دفعتاً خود را مستحکم نکرد. مارکسیسم طی نیم قرن

اول موجودیت خود (از سالهای چهل سده نوزدهم) با نظریه هایی که از اساس دشمن آن بودند مبارزه می کرد. در نیمه یکم سالهای چهل مارکس و انگلس با هگلی های چپ رادیکال که پیرو نظر ایده آلیسم فلسفی بودند تصفیه حساب نمودند. در اواخر سالهای چهل در رشته آموزشهای اقتصادی مبارزه ای - علیه پرودونیسیم - آغاز می گردد. سالهای پنجاه این مبارزه را سرانجام می دهد: انتقاد از احزاب و آموزشهایی که در خلال سال طوفانی ۱۸۴۸ متظاهر شده بودند. در سالهای شصت مبارزه از عرصه نظریه عمومی قدم به عرصه ای می گذارد که به نهضت مستقیم کارگری نزدیک تر است: باکونیسیم از انترناسیونال طرد می شود.

در آغاز سالهای هفتاد در آلمان برای مدت کوتاهی مولبرژر پرودونیسیت به میدان می آید: در پایان سالهای هفتاد هم دورینگ پوزیتیویست ظهور می کند. ولی هم نفوذ این و هم نفوذ آن در میان پرولتاریا دیگر به کلی ناچیز است. اکنون دیگر مارکسیسم بدون چون و چرا بر کلیه ایدئولوژیهای دیگر نهضت کارگری غلبه می کند.

در اوان سالهای ۹۰ قرن گذشته این پیروزی در قسمتهای مهم خود به انجام رسیده بود. حتی در کشورهای لاتین هم، که سنت های پرودونیسیم در آنجا مدت بیشتری دوام کرده بود، احزاب کارگری در حقیقت شالوده برنامه ها و تاکتیک خود را بر اساس مارکسیستی ریختند. تشکیلات بین المللی جنبش کارگری، که به صورت کنگره های متناوب بین المللی تجدید حیات نمود، بلافاصله و تقریباً بدون مبارزه، در تمام مسائل اساسی بر زمینه مارکسیسم قرار گرفت. ولی هنگامی که مارکسیسم عرصه را بر تمام آموزشهای کم و بیش جامع خصم تنگ نمود، آن تمایلاتی که درون این آموزشها قرار داشتند به جستجوی راههای دیگری برای خود افتادند. شکلها و انگیزه های مبارزه تغییر کرد ولی مبارزه ادامه داشت. به این ترتیب نیم قرن دوم موجودیت مارکسیسم (سالهای نود قرن گذشته) با مبارزه جریان ضد مارکسیستی درون مارکسیسم آغاز گردید.

برنشتین، که سابقاً یکی از مارکسیستهای ارتدکس بود، نام خود را بر این جریان گذارد و با های و هوی زیاد و با جامع ترین بیان اصلاح آموزش مارکس و تجدیدنظر در آموزش مارکس یعنی به شکل رویزیونیسم قدم به میدان گذارد. حتی در روسیه که در آن عمر سوسیالیسم غیرمارکسیستی طبعاً - به حکم عقب ماندگی اقتصاد کشور و اکثریت نفوس دهقانی که زیر فشار بقایای سرواژ قد خم کرده است - طولانی تر از هر جا بود، حتی در این روسیه، مارکسیسم بطور آشکاری در برابر چشم ما به رویزیونیسم تبدیل می شود. چه در مسئله ارضی (برنامه مونسیپالیزاسیون تمام اراضی) و چه در مسائل عمومی برنامه و تاکتیک، سوسیال ناردنیک های ما بیش از پیش به کمک «اصلاحات» وارده در آموزش مارکس بقایای در حال زوال و انحطاط سیستم فرتوتی را که به شیوه خاص خود جامع و اساساً دشمن مارکسیسم است، جایگزین مارکسیسم می نمایند.

سوسیالیسم ماقبل مارکس شکست خورده است. این سوسیالیسم حالا دیگر نه در زمینه خاص خود، بلکه به عنوان رویزیونیسم و در زمینه عمومی مارکسیسم به مبارزه ادامه می دهد.

نقل از «مارکسیسم و رویزیونیسم» (قبل از سوم آوریل ۱۹۰۸)